

برای بررسی نقش زنان در انقلاب السالوادور، ضروری است که شرح مختصری درباره‌ی انقلاب و اهداف آن آورده شود تا چارچوبه‌ای که شرکت زنان در آن صورت می‌گیرد معلوم و قابل درک باشد.

جبهه‌ی رعایی بخش ملی فارابوندو مارتی (FMLN) و جبهه‌ی دموکراتیک انقلابی (FDR) درگیر مبارزه‌ای جهت سرنگون ساختن نظام ناعادله‌ای کشورمانند، نظامی که در آن هیچ گونه حقوق انسانی برای کارگران به رسمیت شناخته نمی‌شود و آنان را به سادگی چون وسیله‌ی تولیدی مورد استفاده قرار می‌دهند تا الیکارشی کنترل کننده‌ی صنایع، بانکها، تولیدات کشاورزی و خدمات بازرگانی و تجاری را غنی‌تر سازند.

استثمار غیر قابل تصور این الیکارشی با تسلط سیاسی و اقتصادی امپریالیسم آمریکا همراه است؛ و این چگونگی، وخامت شرایط زیست توده‌های کارگر را تشدید می‌کند. ثروتی که در نتیجه‌ی کار طاقت فرسای توده‌ها ست و از طریق از خود گذشتگی و ایشار آنان به وجود می‌آید به انحصار الیکارشی و شرکت‌های آمریکایی در می‌آید. طبقه‌ی کارگر تحت شرایط غیر انسانی کار می‌کند، مرگ و سوانح ناشی از شرایط بد محیط کار رخدادی معمولی در کارخانه‌های این کشور است. سطح بسیار پایین دستمزدها اجازه‌ی تامین پروتئین و کالری موردنیاز روزانه‌ی آنان را نمی‌دهد. اکثریت عظیم مردم (۶۰ درصد) از موهبت سواد بی‌بهره‌اند، شرایط بهداشت عمومی رقت‌انگیز است - ۷۵ درصد کودکان ما، به نحوی از انحا از سوء تغذیه رنج می‌برند. برای کودکان کمتر از ۵ سال خانواده‌های کشاورز، رسیدن به سنی بالای ۵ افسانه‌ای تحقق نیافتنی می‌نماید. خیل عظیمی از کارگران قربانی امراض واکیردارند. امراض روده‌ای و اسهال غلل اصلی

شرکت

زنان

السالوادور

در

انقلاب



توضیح

مقاله‌ای که در زیر می‌خوانید ترجمه‌ی نوشته‌ای است از یکی از زنان انقلابی عضو جبهه‌ی آزادی بخش فارابوندو مارتی.

اگرچه موضوع مقاله تشریح موقعیت زنان زحمتکش در جامعه‌ی السالوادور است، اما این نوشته تصویری واقع گرایانه از نحوه‌ی اعمال ستم دوگانه به زنان در بسیاری از جوامع سرمایه‌داری وابسته، نظامی که فرهنگ مردسالار خصلت نهادی آن است، ارائه می‌دهد. در بخش نخست این مقاله، نویسنده ما را به مشاهده‌ی چگونگی اعمال سیستماتیک تبعیض‌های اجتماعی علیه زنان از سوی دستگاه‌های اعمال قدرت سرمایه‌داری، و تفسیق‌های اقتصادی ناشی از آن دعوت می‌کند.

در بخش‌های بعدی، دست‌آوردهای زنان پیشرو السالوادور در امر سازماندهی سیاسی و منفی در جهت کسب برابری اجتماعی توضیح داده شده است. چگونگی شکل در سازمان‌های دموکراتیک زنان و نحوه‌ی ادغام آنها در جنبش انقلابی، بخش پایانی این مقاله است. امید است درج این مقاله سرفصلی باشد در باب بحث حول مساله‌ی زن، سازمان‌های زنان و به ویژه نقش این سازمان‌ها در رابطه با جنبش انقلابی در ایران و جهان.

مرك و مير در السالوادورند. همچنين، به سبب در كار نبودن امكانات بهداشتی، مرك به هنگام زایمان درصد بالایی دارد. افزون بر این همه، سطح بالای بیکاری است که متجاوز از ۳۰ درصد است.

مبارزه‌ی مردم السالوادور، تحت رهبری FMLN، برای پایان بخشیدن به استثماری که توسط الیکارشی و امپریالیسم اعمال می‌شود و به منظور برقراری حکومتی دموکراتیک و انقلابی است تا شرایط ناعادلانه را نابود کند و پیشرفتهای اجتماعی را جهت دهد. میزان شرکت زنان معیار خوبی برای سنجش رشد روند انقلابی می‌تواند باشد. این تاکید، چون یکی از اهداف انقلاب اجتماعی، معنا و مفهوم به سزایی می‌یابد اگر در نظر گرفته شود که یکی از خواسته‌های چنین انقلابی تحصیل شرایط بهتر زندگی بشری و ایجاد تغییرات انقلابی در انسانها و فایق آمدن بر از خود بیگانگی است که انسان ستم کشیده را تا حد يك کالای تجارتی صرف تنزل می‌دهد. زنان در سیستم سرمایه‌داری مورد استثمار دوگانه قرار می‌گیرند؛ رهایی کامل آنان تنها با پیشرفت و تعمیق انقلاب است. يك انقلاب واقعی، تا زمانی که زنان مقهور و تحت استیلایند و در حاشیه نگاه داشته می‌شوند، امکان ناپذیر است. با يك انقلاب واقعی پیشرفت زنان در تمام زمینه‌ها میسر می‌شود و زنان به طور برابر در تولید و در تمام زمینه‌های فرهنگی و اجتماعی شرکت می‌جویند.

یکی از اهداف جنبش انقلابی ما از میان برداشتن عدم تساوی اجتماعی است. در نتیجه، برابری زن و مرد در تمام جنبه‌های اجتماعی از هدفهای اولیه ما است. موجودیت زنان در کشور ما تحقیر شده است. زنانی که در کارخانه‌ها، مزارع، خیابانها، بازار و ادارات کار می‌کنند مورد استثمار کارخانه‌داران و زمینداران بزرگ و

سرمایه‌داران قرار دارند. این زنان انسانهای درجه‌ی دومی قلمداد می‌شوند که شایستگی دریافت مزد مساوی با مردان در مقابل کار مساوی را ندارند. علاوه بر این نوع استثمار، آنان کارهای خانه را نیز باید انجام دهند و از کودکانی که خود توسط سیستم سرمایه داری استثمار می‌شوند نیز نگهداری کنند. زنان کشاورز نیز، در کنار مردان خانواده‌شان، در تولید کشاورزی شرکت دارند و زندگی پرمسکنی را می‌گذرانند.

شرایط زندگی زنان

زنان ۵۳ درصد جمعیت کشور را تشکیل می‌دهند که نسبت قابل ملاحظه‌ای از آنان در مناطق شهری متمرکز شده‌اند؛ در مناطق روستایی مردان ۵۱ درصد کل جمعیت را تشکیل می‌دهند.

به طور کلی، زنان السالوادور مانند سایر مردم باید مشکلات اجتماعی - اقتصادی را تحمل کنند. اما آنان با استثمار دوگانه نیز مواجه‌اند. در کشور ما به نیروی کار مردان بیشتر از نیروی کار زنان بها داده می‌شود. مزد زنان و کودکان به مراتب از مردان کمتر است. از آنجا که زنان بخش وسیعی از نیروی کار را شامل می‌شوند، ارتش (ذخیره - م) کار، که پایین نگهداشتن دستمزد طبقه‌ی کارگر را آسان‌تر می‌کند، از آنان تشکیل شده است. در کارخانه‌ها و زمینهای کشاورزی مزد زنان ۲۵ درصد کمتر از مزد مردان است. این چگونگی، نتیجه‌ی اجرا نکردن بسیاری از قوانین است و حاصلی جز استثمار بیشتر زنان ندارد.

در تعدادی از کارخانه‌ها، به ویژه کارخانه‌هایی که توسط سرمایه‌ی امپریالیستی حمایت می‌شوند، و در مناطقی که ملزم از پرداخت حقوق کمرکی نیستند، محدودیت نسبی برای کار در نظر گرفته شده است (بین

۱۸ تا ۳۵ سالگی). منظور از این شرط، بهره‌وری از کارگران تا حدی است که توانایی تولید برای منفعت بیشتر را دارند. زنان حامله به کار کهاشته نمی‌شوند، چرا که کارفرما می‌خواهد از پرداخت مرخصی زایمان به آنان خودداری کند و در نتیجه کارگران دیگری را به جای آنان به کار می‌گمارد. زنان همیشه قبل از استخدام مجبور به گذراندن آزمایشهای پزشکی‌اند تا مسجل شود که باردار نیستند.

در مناطق روستایی، شرایط وخیم‌تر است، چرا که زنان کشاورز محروم از حداقل حقوقی‌اند که توسط زنان در کارخانه‌ها به دست آمده است. زنان کشاورز تنها می‌توانند سه یا چهار ماه از سال، یعنی هنگام برداشت پنبه و قهوه، در مزارع کار کنند. برای این گونه کار عیج گونه قرارداد، تامین اجتماعی، حقوق اضافه کاری و جبران خسارت صدمات وارده در محیط کار وجود ندارد. زنان روستایی ناچارند اطفال خود را به همراه خود به مزارع ببرند. کودکان بزرگ‌تر در مزارع به مادرانشان کمک می‌کنند و کوچک‌ترها در قنداق خود، در گوشه‌ای از مزرعه، نگاه داشته می‌شوند. معمولاً نام زنان در لیست حقوق نیست، و در نتیجه آنان برای کار در روزهای یکشنبه دستمزدی دریافت نمی‌دارند. از غذای روزانه هم، که از حقوق آنان است، خبری نیست. علاوه بر کارشان، زنان کارگر - چه شهری و چه روستایی - پس از بازگشت به خانه، مجبور به انجام دادن وظایف خانگی‌اند.

زنان به کلفتی نیز می‌پردازند و در این شغل نیز مورد استثمار قرار می‌گیرند. کارگران خانگی معمولاً از آن عده زنان زحمتکش تشکیل می‌شوند که برای دستیابی به شرایط بهتر زندگی روانه‌ی شهرها می‌گردند. بسیاری از اینان که موفق به یافتن کار در کارخانه‌ها و یا اشتغال به عنوان

سوء تغذیه شیوهی دایمی کثرتان زندگی برای اینان است.

تعداد اندکی از زنان، که از موقعیت خوبی برخوردار بوده‌اند و توانسته‌اند تحصیل کنند و حرفه‌ای فرا بگیرند، در شرکتها، بانکها و ادارات دولتی کار می‌کنند و یا به عنوان آموزگار یا پرستار - مشاغل

بزرگ‌ترها به مادرانشان کمک می‌کنند. شرایط جوی در این رابطه کوچک‌ترین تاثیری ندارند؛ چه در زیر آفتاب داغ و کود و خاک و چه در زیر باران، زندگی کودکان بدین منوال می‌گذرد. علاوه بر این همه، این زنان باید فشار پلیس شهری را نیز تحمل کنند، چرا که دستفروشی در السالوادور، به دلیل



بر روی دیوار چنین نوشته شده است: سالوادوریهای جوان در مبارزه علیه سرکوبگران شرکت می‌جویند، به جبهه‌ی آزادی بخش فارابوندو مارتی بپیوندید.

که هنوز آنها را غالباً زنان عهده‌دار می‌شوند - مشغول به کار می‌کردند. درآمد این زنان نیز بسیار اندک است و به سختی پاسخگوی نیازهای آنهاست.

بسیاری از زنان - چه روستایی و چه شهری - به خاطر کمبود کار و نبود مهد کودک قادر به اشتغال در خارج از خانه نیستند و ضرورتاً باید به خانه‌داری بسنده کنند. در خانه، مسئولیت تمام کارها بر دوش زنان است؛ چرا که آنان تنها برای انجام دادن کارهای خانه تربیت شده‌اند. زنان خانه‌دار تمام روز را، بدون دریافت پشیزی دستمزد، کار می‌کنند. این نیز بخشی از سیستم استثمار است، چرا که کارفرمایان بدین ترتیب مجبور به پرداخت مخارج مربوط به نگهداری از کودکان، شستشو، اتو کشی

بدمنظره کردن شهرها در چشم توریستها، غیرقانونی است. زنان دستفروش باید محل به محل به جنگ و گریز بپردازند تا از دست پلیس در امان بمانند. اگر موفق به گریز از گزند پلیس نگردند، دستگیر می‌شوند، و علاوه بر اینکه مورد ضرب و شتم پلیس قرار می‌گیرند، ناچار به پرداخت جریمه‌ی نقدی برای آزاد شدن و ادامه‌ی کارند. زنان دستفروش توسط نزول خواران نیز مورد استثمار قرار می‌گیرند، چرا که برای خرید کالای خود، ناچارند روزانه از نزول خواران قرض بگیرند. درآمد اینان حتی کفاف تغذیه‌ی خانواده‌شان را نمی‌دهد، چه رسد به تأمین نیازهای دیگری از قبیل پوشاک، دارو، لوازم مدرسه و جز اینها. دستفروشان یکی از استثمار شده‌ترین قشرهای مردم را تشکیل می‌دهند؛ تیره‌روزی و

مستخدم خانگی نمی‌شوند، ناچار به روسپیگری روی می‌آورند. آن عده نیز که در خانه‌ها به مستخدمی پذیرفته می‌شوند تفاوتی با برده ندارند. آنان در خانه‌ی ارباب خود به سر می‌برند و غالباً شش روز در هفته، از ساعت ۶ صبح تا ۱۰ شب، کار می‌کنند. حتی در یک روز تعطیلی خود (که بسته به میل کارفرمایانشان دارد) باید تمام کار منزل را پیش از ترک خانه به اتمام رسانیده باشند. هیچ گونه حداقل حقوق تعیین شده‌ای برای کارگران خانگی وجود ندارد. مزد این زنان در حال حاضر بین ۳۰ تا ۵۰ دلار در ماه است که مزد ۵۰ دلار در ماه هم فقط محدود به مواقعی است که زنان برای اربابان پردرآمدی کار می‌کنند. مستخدمان از مزایایی نظیر بیمه، پاداش، بازنشستگی، و حقوق اضافه کاری محرومند.

یکی دیگر از کارهایی که توسط زنان السالوادور انجام می‌گیرد دستفروشی است. چند دستفروش لباس و میوه و سبزیجات موفق شده‌اند دهه‌ای در خیابان دست و پا کنند، اما اکثریت دستفروشان قادر به اجاره کردن دکه نیستند؛ و بنابراین ناچارند کالای خود را در خیابان به فروش برسانند. این زنان عموماً در کلبه‌های کوچکی در مناطق حاشیه‌ای (خارج از محدوده - م) که در کشور ما بی‌شماری، زندگی می‌کنند. اینان مجبور به کار کردن اند، چرا که پول حاصل از درآمد شوهرانشان حتی کفاف نیازهای اولیه‌ی خانواده‌شان را نمی‌دهد.

در تعداد زیادی از خانواده‌های السالوادور، به علت سطح بالای بیکاری ناشی از بسته شدن کارخانه‌ها، زنان نان‌آور خانه شده‌اند. از آنجا که اینان کسی را ندارند تا از فرزندانشان نگهداری کند، ناچار آنان را با خود به سر کار یعنی به دهه‌های دستفروشی در خیابانها می‌برند. کودکان خردسال در جعبه‌های مقوایی به سر می‌برند؛

و کارهایی از این قبیل نیستند. بدین ترتیب، استعمار زنان به معنای سود برای سرمایه‌داران است؛ و به همین دلیل مهم است که زنان تنها می‌توانند به صورت بخش فرعی و حاشیه‌ای در زندگی سیاسی کشور شرکت جویند. می‌بینیم که زنان خانه‌دار بخشی از کل سیستم استعمار سرمایه‌داری را در السالوادور تشکیل می‌دهند.

بخش اعظمی از مشکلات و نابسامانی‌های اجتماعی جامعه ما نیز بر دوش زنان سنگینی می‌کند: - ۶۰ درصد مردم ما بی‌سوادند که اکثریت آن را زنان تشکیل می‌دهند. - زنان از خدمات درمانی کمتری برخوردارند. فقط یک زایشگاه در پایتخت وجود دارد و از بیمارستانهایی که در دیگر نقاط کشور وجود دارد، فقط تعداد اندکی به مسایل مربوط به زایمان می‌پردازند. بخش بزرگی از زنان زحمتکش نوزادان خود را در خانه، در برخی موارد با کمک دیگر زنان و در برخی موارد به تنهایی، به دنیا می‌آورند. این چگونگی یکی از عواملی است که سبب می‌شود از هر هزار کودک السالوادوری ۶۰ تن به هنگام زایمان و ۴۰ تن در اولین سال زندگی خود بمیرند. خدمات درمانی در بیمارستانها همواره بد بوده است؛ و در حال حاضر، به علت اختصاص دادن بیمارستانها برای درمان و مداوای سربازان و افراد مجروح پلیس، و نه برای مداوای عموم، وضع بدتری یافته است.

- خانواده‌های السالوادوری معمولاً پر جمعیت‌اند. هر خانواده، در مناطق روستایی، معمولاً از شش تا نه فرزند دارد. زنانی که شوهرانشان آنان را ترک کرده‌اند باید تمام بار مسئولیت نگهداری و حمایت از فرزندان را یک تنه بر دوش گشند. روشهای جلوگیری از حاملگی فقط در نواحی شهری شناخته شده‌اند. فرص ضد حاملگی در درمانگاهها به طور مجانی در دسترس

زنان قرار دارد. این قرصها از ایالات متحده وارد می‌شوند و معمولاً از انواعی اند که یا به دلیل خطرات جانی از تکثیر و توزیع آنها در آمریکا جلوگیری می‌شود و یا هنوز در مرحله‌ی آزمایش قرار دارند. علاوه بر این، روشهای کنترل نرخ تولد، که سازمان کنترل جمعیت السالوادور آنها را در سطح جامعه به کار می‌بندد، توسط آمریکا دیکته می‌شوند. هدف از کنترل جمعیت، پایین نگه داشتن تضادها و برخوردهای اجتماعی از طریق پایین نگه داشتن میزان رشد جمعیت است. این شیوه‌ها مورد قبول عامه نیستند. - زنان باردار به ویتامین دسترسی ندارند. از آنجا که تغذیه در السالوادور وضعیت نامطلوبی دارد، کودکان از بدو تولد گرفتار سوءتغذیه اند که بر رشد آنان در سراسر زندگی‌شان تاثیر می‌گذارد. در بین کشورهای آمریکای لاتین، السالوادور اولین کشور از نظر سوءتغذیه است و در سطح جهانی نیز، به همراه پنکلاش، در رده‌ی اول قرار دارد. ۷۵ درصد کودکان زیر ۵ سال از بیماریهای جدی ناشی از سوءتغذیه رنج می‌برند.

زنان السالوادور در خانه، مدرسه و اجتماع آموخته اند که مورد استعمار مردان قرار گیرند و بدانان خدمت

کنند. زنان باید به شستشو و اتو کردن لباسها، پخت و پز، نظافت خانه، نگهداری کودکان و ارضای نیازهای جنسی شوهران خود بپردازند تا مبادا خانواده از هم بپاشد.

از بدو ورود کودکان به مدرسه، برخورد دوگانه با دو جنس صورت می‌گیرد. این برخورد سبب شکل گرفتن رفتار، عادات و خصوصیات متفاوت در بین پسران و دختران می‌شود. زنان سنتا مطیع، گوش به فرمان، و برای تصمیم گیری وابسته به مردان بوده‌اند و زندگی‌شان را وقف خانه و کاشانه کرده‌اند. این نوع آموزش سبب استعمار بیشتر زنان از طریق دور نگه داشتن آنان از جریان اصلی سیاسی می‌شود. بسیاری از کارخانه‌ها، به ویژه کارخانه‌های آمریکایی - از قبیل *Anis, Texas Instruments* و *Maidenform* - که در مناطقی دایر اند که از پرداخت مالیات معاف اند، زنان را به کار می‌کارند؛ چرا که معتقدند این عمل از ایجاد اتحادیه‌های کارگری جلوگیری می‌کند. سالهاست که رژیم به سرکوب زنان از طریق ربودن، شکنجه و کشتار پرداخته است. تیاوز ارشیان به زنانی که در هنگام عملیات نظامی دستگیر می‌شوند به امری عادی تبدیل



پناهندگان السالوادوری در هندوراس

کشته است. گاهی از طریق دستگیری زنان به همراه کودکان خردسالشان، پلیس سعی به کسب اطلاعات از زنان می‌کند. زنان بی‌شماری جانشان را فدای مبارزات توده‌ای کرده‌اند. برخی از این زنان عبارتند از: پاتریشیا پونرتا، آنجلا مونتانو، آنا گوادالوپه کاریبو، دلفینا گوچز، مرسدس رسیوس، فیلمونا، پونرتا، کلوریا پالاسیو دامیان، لیل میلارو رامیرز، ایرما النا کونتررا، ایسانورا دکومز، و کلارالوز رامیرز. اینان و هزاران زن نظیرشان به ما نشان دادند که چگونه زنان باید در جنبش خلق شرکت جویند. خانواده‌ی السالوادوری، در حال حاضر، از غم پاشیده شده است؛ تنها خانواده‌های مرفه توان آن را دارند که اعضای خود را وابسته به یکدیگر نگاه دارند؛ خانواده‌های کارگری، هر يك به نحوی از انحاء، قربانی سرکوب رژیم شده‌اند. تعداد زیادی از زنان تنها با فرزندانشان زندگی می‌کنند چرا که شوهرانشان یا توسط رژیم دستگیر شده‌اند و یا کشته شده‌اند. اکثریت پناهندگان داخل یا خارج از کشور را زنان و کودکان تشکیل می‌دهند.

شرکت زنان در انقلاب

زنان السالوادور جزو زحمتکشان و استثمار شدگان اند. از همین رو آنان نسبت به شرایط زیستی خود آگاهند و می‌دانند که تنها انقلابی که کمر به آزادی مردم بسته است قادر به رها ساختن آنان است. زنان السالوادوری در طی قرن اخیر در تمامی جنبشهای سیاسی مخالف الیکارشی شرکت کرده‌اند. لکن تنها در دو دهه‌ی اخیر، به ویژه در دهه‌ی هفتاد، است که زنان به طور کامل در مبارزه شرکت جسته و در آن ادغام شده‌اند. در سال ۱۹۶۶، زنان، در حالی که لباس عزا به تن داشتند، دست

به تظاهرات زدند و خواستار آزادی بستگان و خویشان در بندشان شدند. تظاهرات توسط رژیم سرکوب شد و ۷ زن کشته شدند. زنان در قیام ۱۹۳۲ نیز شرکت کردند، قیامی که ۳۰،۰۰۰ کارگر کشته به جا گذاشت. همچنین، در اعتصابات عمومی سال ۱۹۴۴، که منجر به برکناری ژنرال مارتینز از قدرت گشت، زنان نقش فعالی ایفا کردند. یکی از سازمانهای شناخته شده در السالوادور "اتحادیه‌ی زنان" (*Fraternity of Women*) است که در سال ۱۹۶۰ به مبارزه‌ی مسلحانه علیه رژیم دست زد و به همراه دیگر سازمانهای عضو جبهه‌ی ملی برای تامین حقوق مدنی (*National Front of Civic Orientation*) موفق به سرنگون ساختن کلنل لموس (*Lemus*) شد. در آن زمان، سطح آگاهی توده‌ها به حد فعلی نبود و در نتیجه دیکتاتوری دیگری جانشین دیکتاتور قبلی گشت.

در سال ۱۹۶۷، اعتصاب عمومی در سطح کشور به وقوع پیوست که به *La Huelga de Aceros S. A.* معروف است. ۳۵،۰۰۰ کارگر در سراسر کشور در این اعتصاب شرکت کردند. زنان کارگر در این اعتصاب شرکت عمه‌جانبه و رزمنده‌ای داشتند. در خلال این مدت، به دنبال دو رخداد دیگر، تعداد زیادی از زنان آموزگار، به علت شرکت گسترده در این جریانات، از کار برکنار شدند و از حق تدریس محروم گشتند. اخراج آموزگاران سبب تشدید همبستگی آنان شد. آنان به خیابانها آمدند و به مبارزه‌ی سیاسی سازمانیافته‌ای علیه دیکتاتوری نظامی، که هر حرکتی را وحشیانه سرکوب می‌کرد، دست زدند. در طی این روزها روحیه‌ی انقلابی زنان بسیار بالا بود. جنبش انقلابی دانشجویان حیطه‌ی دیگری بود که به شکل گیری آگاهی انقلابی زنان کشورمان، که یا در مبارزه جان دادند و یا هم اکنون نیز درگیر نبردند، کمک کرد. ظهور جنبش انقلابی دهقانان

در اوایل دهه‌ی ۷۰ سبب شکوفایی بیشتر سازمانهای سیاسی شد که تعداد فراوانی از زنان در آنها فعال اند. از اوایل سال ۱۹۷۰، سازمانهای سیاسی - نظامی در السالوادور قدم به عرصه‌ی وجود گذاشتند. این سازمانها، بدیل تازه‌ای به جنبش توده‌ای عرضه کردند که سبب رشد جنبش به سطح کنونی‌اش شد. در ابتدا، شرکت زنان در این مبارزات بسیار محدود بود. زنانی که جذب این سازمانها می‌شدند، معمولاً، از دانشجویان و آموزگاران بودند که سطح نسبتاً بالای آگاهی سیاسی‌شان آنان را به مبارزه‌ی سیاسی - نظامی سوق می‌داد.

سازمانهای انقلابی به عنوان مرکز فعالیت مردان و زنانی در نظر گرفته می‌شد که انقلاب را مشغله‌ی اصلی زندگی‌شان ساخته بودند. در این سازمانها، مردان و زنان از حقوق برابری برخوردار بودند؛ بنابراین، سازمانهای انقلابی برای نخستین بار به از بین بردن نابرابری مغفور زن و مرد دست زدند.

پس از تشکیل سازمانهای انقلابی زنان کشاورز و ادغام‌شان در جنبش انقلابی، کودکان هم در این سازمانها شرکت کرده‌اند؛ چرا که آنان نیز همان خفقان و استثمار را که والدینشان را در بند گشیده است احساس می‌کنند. جنبش انقلابی السالوادور در نیمه‌ی دهه‌ی ۷۰ از نظر کیفی به سطح بالایی رسیده بود. کیفیت مبارزاتی جنبش، جهش چشم‌گیری به جلو داشت و میزان فعالیتهای سیاسی و تدافعی توده‌ها تشدید شده بود. در این دوره، زنان السالوادوری در بسیاری از عملیات به طور شایان توجهی در فعالیتهای تبلیغی و ترویجی، سازماندهی و یا اشکال مختلف مبارزه‌ی مسلحانه شرکت داشتند.

در سال ۱۹۷۷، سازمانهایی شکل گرفتند که زنان اعضای اصلی‌شان

بودند. هدف اولیه این سازمانها این بود که آزادی مفقود الاثرها و زندانیان را تقاضا کنند. "کمیتهی خواهان آزادی زندانیان سیاسی و مفقود الاثرها" و "کمیتهی مادران زندانیان سیاسی"، از جمله این سازمانها بودند. این سازمانها از طریق اعتصاب غذا، تظاهرات و تقاضا از سازمانهای بین المللی برای داخواست و رسیدگی به وضع زندانیان سیاسی کوشیده اند. همزمان با این فعالیتها، مبارزات کارگران، که از سال ۱۹۶۷ توسط قوانین دولتی محدود گشته بود، جانی تازه یافت. با تشکیل "جنبش انقلابی اتحادیه ای"، زنان طبقه کارگر نیز به جبهه های انقلاب پیوستند.

در سال ۱۹۷۸، زنان دست به ایجاد سازمانی زدند که بعدها نام "سازمان زنان السالوادور" (*Asociacion de Mujeres de El Salvador (AMES)*) را به خود گرفت. هدف این سازمان به وجود آوردن شرایطی بود که زنانی که تا کنون جذب مبارزه نشده بودند - زنان خانه دار، زنان زاغهنشین، آموزگاران و دانشجویان - را بسیج نماید. سال ۱۹۷۸، همچنین، برای زنان فروشنده و دستفروشان نیز سال مهمی بود؛ چرا که این زنان نیز سازمانهای ویژه ای خود را تشکیل دادند: "سازمان مصرف کنندگان و کارگران بازاری" (*Autnames*) و "کمیتهی هماهنگی زنان بازار" (*Luz Delia Avalo*). این سازمانها به ترویج مبارزه ای مسلحانه، اشغال بازارها، تظاهرات برای بهبود شرایط زیستی و محیط کار کمک شایانی کردند.

بدین ترتیب، زنان السالوادوری به صفوف سازمانهایی پیوستند که در حال حاضر بخشی از جبهه ی دموکراتیک انقلابی (*FDR*) را تشکیل می دهند. به موازات این روند، زنان به عضویت سازمانهای سیاسی - نظامی و بخشهای

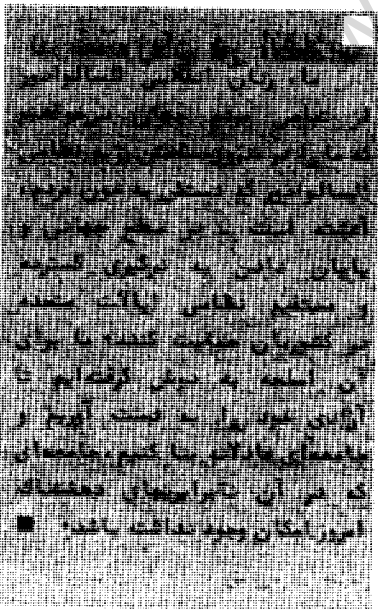
مسلح توده پیوستند. هزاران زن، اسلحه بر دوش، عضو میلیشیا و نیروهای چریکی و ارتش آزادی بخش خلق اند. زنان در تمامی سطوح این سازمانها به کار مشغول اند.

انقلاب ما همانا کارزار سیاسی و نظامی تمامی توده ها بر علیه الیکارشی اقلیت است که قدرتش را مدیون حمایت آمریکای شمالی ست. زنان السالوادوری، که نیمی از جمعیت کشور را تشکیل می دهند، نقش به سزایی در این مبارزه ایفا می کنند. در حال حاضر، هیچ بخشی از مبارزه را نمی توان یافت که زنان در آن درگیر نباشند. این خود شاخص درجه ی رشد انقلاب در کشورمان است؛ شیوه های درگیری و شرکت زنانمان در انقلاب بیانگر آرمانهای والای انقلاب است.

به اعتقاد ما، مبارزات و فعالیتهای زنان همسو و موازی با تلاشهای مردم ماست. زنان به مبارزه پیوسته اند چرا که خواستها و منافع اساسی و عاجل آنان با مردان یکی ست. زنان و مردان به یک طبقه تعلق دارند و در نتیجه دشمنانشان نیز مشترکند: امپریالیسم، الیکارشی به همراه دولت و نیروی مسلح ارتشی. سازمانهای توده ای آموزش آگاهی طبقاتی به زنان را رسالت تاریخی خود می دانند. آنها باید زنان را یاری کنند تا جای واقعی خود را در زندگی دریابند. آنها، همچنین، باید زنان را چنان درگیر مبارزه سازند که نقشهای حیاتی در سازمانهای انقلابی که توده های ما را به سوی پیروزی رهبری می کنند به عهده بگیرند. در درون این سازمانها، کوشش ما آنست که به تمایلات شوونیستی مردسالارانه که سالهای سال بر افکارمان حاکم بوده است پایان دهیم. این مبارزه به ویژه از طریق شرکت هرچه بیشتر زنان در جنبش و فعالیتهای سازمانی صورت می گیرد. ما همچنین سعی می کنیم تا

مسئولیتهای سنتی زنان (کار منزل) را به تساوی بین تمام اعضای سازمان تقسیم کنیم.

ما بر آنیم که حقوق و شرکت برابر زنان در زندگی اجتماعی تنها در جامعه ی نوین ممکن است؛ چرا که مسایل و مشکلات زنان السالوادوری در زیر یوغ و استثمار سرمایه داری عیج راه حلی نیافت. تنها یک حکومت دموکراتیک انقلابی قادر به رهایی کامل زنان - و مردان - در جامعه ی نوین است. ما معتقد نیستیم که زنان فقط باید آزاد باشند، آنها همچنین باید در تمام جنبه های زندگی اجتماعی شرکت کنند. این تغییر یک شبه میسر نیست. چنین تغییری نیازمند تغییرات ساختاری جامعه، بازآموزی و سازماندهی مجدد توده ها ست. زنان السالوادور قرنهای تحت استثمار و ستم دوگانه بوده اند. امروزه آنان با توده های مردم سرگرم کارزاری اند تا برای همیشه به استیلای الیکارشی و امپریالیسم خاتمه دهند. امروزه مردم ما، به رهبری *FMLN*، برای آزادی و استقلال مبارزه می کنند.



فرهنگ فشرده

واژه‌های روز



برای تسهیل ارتباط فکری جنبش چپ

برای غنی‌تر ساختن کمی و کیفی صفحه‌ی "فرهنگ فشرده..." لیست یا متن فشرده‌ی واژه‌های سوال‌برانگیز خویش را به نشانی نشریه‌ی "جهان" بفرستید. نوشته‌های شما در اختیار مسئولین صفحه قرار گرفته، و پس از تنظیم و حک و اصلاح در شماره‌های بعدی "جهان" درج خواهند گشت.

رویزیونیسم

"رویزیونیسم" تجدید نظر تئوریک در مبانی مارکسیسم - لنینیسم چون روش علمی رعایی کارگران، به بهانه‌ی تغییر "اوضاع"، است. بنیان‌گذار "رویزیونیسم"، برنشین، بود که در دهه‌ی ۱۸۹۰ از مارکسیسم انقلابی روی برتافت و در *Evolutionary Marxism*، ("مارکسیسم تکامل‌گرا") در ۱۸۹۹، به بهانه‌ی "تغییر اوضاع" در مارکسیسم تجدید نظر کرد. به دنبال او، کائوتسکی، یکی دیگر از رهبران حزب سوسیال دموکرات آلمان، به "رویزیونیسم" گروید. رویزیونیسم، در "اوضاع جدید" امکان‌گذار مسالمت‌آمیز به سوسیالیسم از طریق مبارزات صنعتی، پارلمانتاریستی و آزادیهای دموکراتیک را می‌پذیرد. و از این رو، مبارزه‌ی طبقاتی قهرآمیز پرولتاریا با بورژوازی، انقلاب پرولتری و دیکتاتوری پرولتاریا، چون اساسی‌ترین اصول سوسیالیسم علمی، را نفی می‌کند و مبارزات قهرآمیز پرولتاریا و پیشاهنگان آن را از آن گذشته و دوران "کودکانگی" آن می‌داند.

آن را چون شکلی از "رویزیونیسم" و "اپورتونیسم" معرفی کرد؛ چرا که او امر مبارزه‌ی سیاسی و انقلاب را، از لحاظ اعمیت، اگر نه بالآخر، حداقل هم‌طراز مبارزه‌ی اقتصادی می‌دانست. به عقیده‌ی او، مبارزات اقتصادی، سیاسی و ایدئولوژیک، چون سه شکل اصلی مبارزه‌ی طبقاتی کارگران، سه مجرای دایمی مبارزه‌ی طبقاتی آنهاست و عمده - غیر عمده کردن امر یک امری انحرافی است. در عر لحظه از مبارزه‌ی طبقاتی، می‌باید ارتباط تنگاتنگ این سه شکل مبارزه را، چون یک کل، حفظ کرد. تفاوت روش او با روش اکونومیست‌ها در شرکت در مبارزات اقتصادی کارگران، اما، این بود که او به سیاسی - ایدئولوژیک ساختن این مبارزات اقتصادی در راستای انقلاب اجتماعی تاکید داشت، در حالی که اکونومیست‌ها، با محدود کردن مبارزه‌ی کارگران به خواسته‌های اقتصادی، صرفاً طالب "رفرم" بودند. در مبارزه علیه اکونومیست‌ها بود که لنین تئوری انقلابی حزب آئنین کارگران را پیرامون تشکیل "سازمان انقلابیون حرفه‌ای" و مبارزه برای استقرار آن در سازمان کارگران انقلابی، و نهایتاً در طبقه، آیدیده کرد.

اکونومیسم

"اکونومیسم" یعنی سر فرود آوردن در مقابل جنبش خود به خودی اقتصادی طبقه‌ی کارگر و شانه خالی کردن از الزامات تشکیل و رهبری حزب آئنین پرولتری. "اکونومیسم" دگترین گرایش بود ("اکونومیست‌ها") در حزب سوسیال دموکرات کارگری روسیه در اوایل قرن حاضر. این گرایش بر این امر که طبقه‌ی کارگر می‌باید عمده‌ی مبارزه‌ی خویش را در جبهه‌ی اقتصادی برای تامین نیازهای فوری مادی خویش (مزد بیشتر، ساعات کار کمتر، شرایط کار بهتر) متمرکز سازد و عمل سیاسی را به تعویق اندازد، تاکید داشت. واژه‌ی "اکونومیسم" را اولین بار لنین، در اعتراض سوسیال دموکرات‌های روس (۱۸۹۹) و چه باید کرد؟ (۱۹۰۲)، علیه این گرایش به کار گرفت. او

تجدید نظر طلبی " رویزیونیسم " در اصول سوسیالیسم علمی، البته، ریشه در تجدید نظر طلبی آنان در شناخت شرایط عینی موجود (" اوضاع جدید ") و به ویژه در تجدید نظر در تنوری ارزش اضافی مارکسیستی دارد که خود ناشی از انحرافات در درک غیر مارکسیستی (غیر مادی) از تاریخ و درک غیر ماتریالیستی (غیر دیالکتیکی) در حوزه فلسفه است. از این رو، رویزیونیسم عم در روش، عم در نظر و عم در تجربه، در مارکسیسم تجدید نظر می کند. در میان آثار لنین در مبارزه علیه رویزیونیسم " مارکسیسم و رویزیونیسم " (۱۹۰۸)، " مسایل مورد مشاجره " (۱۹۱۳) و " انقلاب پرولتری و کائوتسکی مرتد (۱۹۱۸) از بیشترین اهمیت برخوردارند. " رویزیونیسم " عم در شکل راست روی و عم در شکل ظاهرا " چپ " بروز می کند. " رویزیونیسم "، در عرصه مبارزه روزمره کارگران، به " اکونومیسم " روی آورده، و بر مبارزه و " رقابت اقتصادی " تاکید می ورزد و، از طریق تجدید نظر در تنوری لنینی حزب، از زیر وظیفه عظیم تشکیل حزب کمونیست شانه خالی می کند.

اپورتونیسم

اگر " رویزیونیسم " تجدید نظر تنوریک (نظری) در اصول مارکسیسم - لنینیسم، چون روش علمی رهایی پرولتاریا، ست، " اپورتونیسم " تجدید نظر " عملی " در اصول مارکسیسم - لنینیسم است: چرخشهای عملی در مبارزه طبقاتی و پیچ و خمهای تاریخ بنا به " مقتضیات زمان " و توجیه " اوضاع جدید ". این واژه، اولین بار، توسط یک نویسنده فرانسوی در سال ۱۸۷۶، در مورد یک رعب جمهوری خواه فرانسوی (L. Gambetta) که، بنا

شوونیستی؛ به ویژه در زمان بروز جنگ. مبنای اقتصادی " اپورتونیسم "، در جنبش کارگری در عصر امپریالیسم، شکل گیری یک قشر اشرافیت کارگری در اکثر جوامع امپریالیستی است؛ ۵- انحلال طلبی و اکونومیسم در روند تشکیل حزب لنینی. لنین، به هنگام توضیح و بررسی خصوصیات اصلی اپورتونیسم در مسایل تشکیلاتی، در اثر خود، یک گام به پیش، دو گام به پس، به سخی از کائوتسکی، که اثر آن ایام عنوز مارکسیست بود، استناد می کند و می نویسد:

" شگفتی نیست که کائوتسکی به این نتیجه می رسد که شاید رویزیونیسم کلیه کشورهای جهان، با وجود تمام شکلهای گوناگون و اختلاف رنگ و روی خود، در عیج مساله ای جز مساله

به مقتضیات قدرت یابی راست روان در پارلمان، به اعتدال گراییده بود، به کار گرفته شد. چند سال بعد، این واژه توسط انقلابیون مارکسیست برای افشای عناصر، رعبان و گروههایی که اصول ایدئوژیک و مبارزه طبقاتی را تحت الشعاع منافع زودگذر جاری قرار می دادند به کار گرفته شد. به این مفهوم، این واژه را اولین بار انگلس در ۱۸۷۹ در نامه ای به الف. پیل به کار گرفت. " اپورتونیسم " می تواند در اشکال مختلف ظاهر گردد: ۱- به کنار نهادن راه انقلابی قهرآمیز گذار به سوسیالیسم؛ ۲- اتکا به پارلمان و مبارزه پارلمانی برای کسب حقوق روزمره؛ ۳- رد کردن و به کنار نهادن مبارزه طبقاتی؛ ۴- نفی انترناسیونالیسم انقلابی کمونیستی در ازای منافع ناسیونالیستی -

توضیح کوتاهی درباره صفحه " آموزش واژه ها ... "

را به و آموزش سوسیالیسم مارکسیسم - لنینیسم در دستهای " فلسفی، سیاسی و اقتصادی " پرولتری. از این رو، ما از این شماره صفحات " آموزش واژه ها " و " به در طبقه جداگانه سوسیالیسم را هم شکل و رابطه بر مبنای کار فلسفی ما منطبق کرده و هم محتوای کار پرولتری ما شکل مناسب ترین خود را کسب کرده. این بر مبنای جداگانه که پس از وقتی کوتاه، نشر انتشار می یابد، مبارزه از: ۱- فلسفی " فرمونه نشریدن واژه های روز برای ایجاد اثر فکری از مابقی پرولتری حزب ایران " که از همین شماره آغاز می گردد. ۲- فلسفی " مارکسیسم - لنینیسم روش علمی برای کارگران راناسیسم " که از شماره ۵ به " جهان " آغاز خواهد گشت. ۳- اصول صفحات " واژه ها "

از آنها که بر خلاف برخودهای " دکلماتیک " به اشکال مبارزاتی که بر مبنای منافع " دکلماتیک " و جدا از خود، توأم می یابد، ما اشکال مبارزاتی پرولتری را با هدف پیوند هرچه گسترده تر و عمیق تر با نیروها و افراد مترقی و انقلابی پرولتری حزب ایران بر می گیریم. وظیفه خود دانستیم که هر رابطه با تولید صفحات " آموزش واژه ها " و تولید فلسفی، سیاسی و اقتصادی " از چگونگی طرح روزی و پیشبرد علمی این صفحات، با هدف ارتقای فعالیت آنها، از این امر رغبندی به حد آید. پرسش و فکری بعد علیه این صفحات نشان داد که شکل " واژه ها " هر شبیه ای که با مابقی منظر می شود بیش از هر چیز برای ایجاد اثر ارتقای فکری پرولتری حزب ایران از طریق پاسخ گویی به نیازهای روزی و سوسیالیسم است. (محتوای فلسفی) و که بر

سازمانی تا این اندازه يك ربحت نباشد ... بدین گونه، می‌بینید که، ما در محیط دیکوی با همان مبارزه‌ی جناح ایورتونیستی علیه جناح انقلابی حزب در مسالهی سازمانی و همان تصادم مختاریت علیه مرکزیت، دیموکراتیسم، علیه 'بوروکراتیسم' و تمایل به تضعیف سخت‌گیری و انضباط در سازمان علیه تمایل به تشدید آن، با همان مبارزه‌ی روحیه‌ی روشنفکر ناپایدار علیه پرولتاریای پیگیر و انفرادمنشی روشنفکرانه علیه هم‌پیوستگی پرولتری روبرویم."

انتقاد و انتقاد از خود

"انتقاد و انتقاد از خود" روش حل تضادهای اجتماعی و سوق دادن جامعه به سوی تکامل و ترقی است. در جامعه طبقاتی، بنابر حاکمیت روابط اجتماعی استثمار بین انسانها، "انتقاد و انتقاد از خود" خصلتی طبقاتی دارد. در حالی که "انتقاد و انتقاد از خود" مابین طبقات متخاصم، بنابر تحمیل شرایط و روابط استثمار از جانب طبقه‌ی حاکم، عموماً خصلت آنتاگونیستی دارد و از این رو در آن عموماً "سلاح نقد" یا "نقد سلاح" عجب است، با این حال حل تضادهای درونی طبقات استثمار شده و تحت ستم ضرورتاً غیر آنتاگونیستی و مسالمت‌آمیز است. ولی ساده‌انکارانه قواعد بود اگر صف "دوست و دشمن" را مستقل از دینامیسم مشخص جاری مبارزه‌ی طبقاتی ترسیم کنیم. چه بسا عناصری از طبقه‌ی حاکم، در نتیجه‌ی آگاهی علمی از تناقضات جاری جامعه‌ی طبقاتی، به سوی صف استثمارشدگان روی آورند (مثل مارکس، انگلس و

لنین) و چه بسا عناصری از درون طبقه‌ی استثمار شده و سازمانهای مدافع منافع آن، بر بستر تشدید مبارزه‌ی طبقاتی، بنابر منافع تاکنون پنهان غیر پرولتری خویش، به روشی قهرآمیز درصدد خیانت به طبقه‌ی استثمار شده بر آیند. از این رو، مبنای صفتبندی "دوست و دشمن" را بر مبنای افراد و نه "روابط اجتماعی آن افراد تعیین کردن"، بی‌گمان، روشی است نادرست. کارگران و سازمانهای مدافع آنان، "انتقاد و انتقاد از خود" درونی خویش را به شیوه‌ی کمونیستی به پیش می‌برند. "انتقاد و انتقاد از خود" به شیوه‌ی کمونیستی یعنی "انتقاد و انتقاد از خود" به روش دیالکتیکی - ماتریالیستی. بنابر این، روش "انتقاد و انتقاد از خود" همانا ریشه‌یابی دیالکتیکی اختلافات است و ریشه‌کشی ماتریالیستی اختلافات. دیالکتیکی بودن روش ریشه‌یابی تضادها یعنی پذیرفتن این امر که در دل هر "انتقاد" يك "انتقاد از خود" نهفته است

و در دل هر "انتقاد از خود" یك انتقاد. به گفته‌ی دیگر، ریشه‌یابی تضادها از سطح اشخاص درگیر ("برخورد شخصی") به سوی سطح روابط فی‌مابین آنان سوق داده می‌شود؛ از این رو، طرح يك "انتقاد" بدون توجه به نقش "خود" در تضاد و یا طرح يك "انتقاد از خود" بدون توجه به نقش "دیگران" در تضاد برخوردی است نادرست. چنین روشی از "انتقاد و انتقاد از خود" روشی متافیزیکی است و "انتقاد" را از "انتقاد از خود" جدا می‌کند. اگر روش ریشه‌یابی تضادها در "انتقاد و انتقاد از خود" دیالکتیکی است، ریشه‌کشی آن تضادها ماتریالیستی است. یعنی حل تضاد بر مبنای تغییر و انقلاب در روابط اجتماعی‌ای که بستر مادی بروز تضاد گردیده است صورت می‌گیرد. "انتقاد و انتقاد از خود" به شیوه‌ی کمونیستی همانا مهم‌ترین ابزار خودسازی ایدئولوژیک - سیاسی - تشکیلاتی حزب کمونیست انقلابی است.

منابع

- ۱- لنین، يك گام به پیش، دو گام به پس، منتخبات آثار.
- ۲- لنین، چه باید کرد؟، منتخب آثار سه جلدی انگلیسی، چاپ مسکو.
- 3- Bottomore, T., et. al, A DICTIONARY OF MARXIST THOUGHT, 1983.
- 4- Wilczynski, Josef, AN ENCYCLOPEDIA DICTIONARY OF MARXISM, SOCIALISM AND COMMUNISM, McMillan Reference Books, 1981.
- ۵- سچفا، ایورتونیسم راست اینبار در مسایل تشکیلاتی، ۱۳۶۵.



ارگان سازمان پریکهای فدائی خلق ایران را بخوانید

دنباله‌ای بر مقاله

شاعر بودن، شاعر شدن

آنها را، با به‌کار بستن "عترافزار" ویژه، کالبد می‌بخشد. بگنیم از این که هر کشف علمی نیز - گفته‌اند، و به‌کمان من به درستی که- چیزی "فراخرد" یا "فرا منطق" در خود دارد. اینجا و اکنون نکته این است، باری، که کشف کردن يك پیوند تفاوتی بنیادی دارد با آفریدن يك پیوند.

نمونه‌ای بیاورم، نخست از کاری که بینش علمی می‌کند و آنگاه از کاری که بینش شعری- چون گونه یا نمودی از بینش هنری- می‌کند، تا این چگونگی روشن‌تر گردد.

آن که برای نخستین بار می‌گوید: "زمین به‌گرد خورشید می‌گردد" از پیوندی سخن می‌گوید که میان زمین و خورشید، هم از پیش و مستقل از او و از هر انسان یا عامل اندیشنده یا خیال‌ورز یا احساسگر دیگری، در کار بوده است. این پیوند همچنان در کار می‌بود حتی اگر هیچ اندیشنده‌ای نیز مرکز از آن پرده بر نمی‌داشت.

اما آن که برای نخستین بار- مثلاً- می‌گوید: "زمین پروانه‌ی خورشید رخشان است" از پیوندی سخن می‌گوید که میان زمین و پروانه و خورشید در کار نمی‌آمد مگر آن‌گاه که کسی، شاعری، آن را در کار می‌آورد.

نخستین پیوند پیوندی واقعی و داده‌شده است. دومین پیوند، اما، پیوندی خیالی و تازه است.

بینش علمی را داریم، از یک سو؛ و بینش هنری را داریم، از سوی دیگر. بینش علمی همانا توانایی کشف کردن پیوندها در میان چیزهاست. بینش هنری، اما، همانا توانایی آفریدن پیوندها در میان چیزهاست. و بینش شعری، خود، گونه یا نمودی است از بینش هنری.

یعنی چه؟ ببینید "واقعیت"، بیرون و مستقل از اندیشه و خیال و احساس انسان، در خود به خودی خود، هست. واقعیت چیست؟

واقعیت همانا دستگامی است دگرگون شونده از چیزها، هر چیز، خود، يك روند است، یعنی دگرگون شونده است. و واقعیت یعنی باهمی چیزهای دگرگون شونده که، با این همه، با یکدیگر یا با هم دیگر پیوندهایی ماندگار دارند.

بینش علمی، در گستره‌ی علمهای تجربی، به دنبال همین گونه پیوندها است. این گونه پیوندها را بینش علمی نمی‌آفریند، بلکه کشف می‌کند و هر یک از آنها را در کالبد يك "قانون علمی" باز می‌گوید.

بینش هنری، اما، به دنبال گونه‌ی دیگری از پیوندهاست. پیوندهایی که بینش هنری به دنبال آنهاست، هیچ‌یک، بیرون و مستقل از اندیشه و خیال و احساس انسان نیستند. اینگونه پیوندها را بینش هنری کشف نمی‌کند، بلکه می‌آفریند و هر یک از

من، در مقاله‌ی شاعر بودن، شاعر شدن، از "بینش شعری" سخن گفته‌ام؛ اما نگفته‌ام که، از دید من، بینش شعری چیست. و کمان می‌کنم که، اگر سفارش سقراط و افلاطون درباره‌ی لزوم تعریف کردن هر مفهوم پیش از به گفت و گو گرفتن آن مفهوم را به کار بسته بودم، یعنی که، اگر بینش از آن که درباره‌ی بینش شعری سخنی بگویم، این مفهوم را تعریف کرده بودم، سخنانی که در این باره گفته‌ام این همه بد فهمیده نمی‌شد.

می‌خواستم، در آن مقاله، به فشرده‌ترین بیان سخن بگویم. اما، با برخوردایی که یارانی همچون رفیق دادستان "س" از بلژیک و رفیق س از یوکوسلاوی و رفیق مسعود از آکسفورد با آن نوشته‌ی من کرده‌اند، يك بار دیگر، بر من آشکار شده است که، در نوشته‌هایی از این دست، فشرده‌ترین بیان کمتر پیش می‌آید که بهترین بیان باشد.

تا روشن‌تر شود که من در آن مقاله درباره‌ی بینش شعری چه گفته‌ام، و تا روشن‌تر باشد که در نوشته‌ی کنونی در این باره چه می‌گویم، نخست، پس، بگذارید بگویم که، از دید من، بینش شعری چیست.

بینش شعری، من می‌گویم، گونه یا نمودی است از بینش هنری.

یعنی چه؟

ببینید. به کمان من، در بنیاد، دو گونه بینش داریم:

دنباله‌ای بر مقاله شاعر بودن، شاعر شدن

بیش علمی، برابر که به جهان می‌نکرد، آنرا آشناتر می‌یابد.

بیش عنری، اما، عر بار که به جهان می‌نکرد، انکار برای نخستین بار است که بدان می‌نکرد.

آن که می‌گوید: "زمین به گرد خورشید می‌گردد" سخنی می‌گوید که حقیقت قواعد داشت حتی اگر زیبا نباشد. و سخن او حقیقت قواعد داشت اگر، و تنها اگر، با واقعیت مطابقت داشته باشد.

اما آن که می‌گوید: مثلاً: "زمین پروانه‌ی خورشید رخشان است" سخنی می‌گوید که زیبا قواعد بود حتی اگر حقیقت نداشته باشد. و زیبا بودن سخن او بستگی قواعد داشت، البته، به این که با کدام معیار یا معیارهای زیبایی‌شناسانه - شعری سنجیده شود. باری.

در عریک از عنرها، دستاوردها یا، یعنی، آفریده‌های بیش عنری با- یا در- به کار بستن "عنرافزار"ی ویژه است که کالبد می‌یابند. نقاشی، برای نمونه، در- یا با- خط و طرح و رنگ است که به این دستاوردها یا آفریده‌ها کالبد می‌بخشد؛ موسیقی با- یا در- آواها و هماهنگی‌های آوایی؛ و شعر در- یا با- واژه‌ها و بافتهای زبانی.

در تعریف مفهوم بیش شعری، بدینسان می‌توان گفت:

بیش شعری عمارت توانایی آفریدن پیوندهای خیالی و تازه در میان چیزها و کالبد بخشیدن بدین پیوندها در واژه‌ها و بافتهای زبانی است. می‌دانم که بر بنیاد این تعریف از بیش شعری نمی‌توان هنری که "شعر" باشد را از دیگر عنرها درخوشه‌ی عنرهای زبانی، یا "ادبی"، یعنی

متاسف در صفحه‌ای که باید جای قلم خسرو و سعید و صمد باشد، چنین به تمامی اندیشه‌های مترقی لجن‌پراکنی می‌شود. زعی تاسف لای زعی شرم لای؟

و، اگر به راستی "یک اندیشه‌ی پوسیده‌ی فزون وسطایی"، آن هم "در یک نشریه‌ی م.ل."، به نام م.ل. عرضه شده بود، "س" به راستی حق می‌داشت که، در برابر چنین جنایتی، نتواند خاموش، یا حتی آرام، بماند. اما چنین نشده است.

اما، پیش از آن که بکوشم تا روشن کنم که از کجاست و در چه معناست که می‌گویم چنین چنین نشده است، نمی‌دانم از کجاست و چراست که خود را ناگزیر می‌یابم که، در عمین‌جا و عم‌اکتون، بر نکته‌ای انکشت بگذارم. می‌دانم که با خود خواعید گفت: "باز شروع کرد!"، اما نمی‌دانم چرا نمی‌توانم نگویم، در عمین‌جا و عم‌اکتون، که من نمی‌دانم چرا "س" باید بپندارد که صفحه‌ای (ادبی؟) جهان باید "جای قلم" مردگان - و به ویژه به خون تپیدگان - باشد و بس. زنده‌یادان صمد بهرنکی و خسرو گلبرخی و سعید سلطانپور، عرسه، بی‌کمان از چهره‌های تابناک ادبیات نوین کمونیستی ایران‌اند. من، اما، نمی‌دانم چرا، به هیچ روی باور نمی‌دارم که اگر نتنی - فرقی نمی‌کند کدام یک - از این سه عنوز نیز زنده می‌بود (و نامش نیز "قاش" شده می‌بود و خودش نیز در تیررس جمهوری اسلامی نمی‌بود)، "س" باز هم نام او را در کنار نام آن دو بن دیگر می‌آورد. از کجاست و چراست - از شما می‌پرسم - که یک نویسنده یا شاعر کمونیست تا هنگامی که زنده است تنها به این می‌ارزد که برخی از یاران او، کاغذها، با برخی از کارها یا سخنان او "برخورد" - یعنی که آنرا "زد" - کنند؛ اما، عمین که مرد - و به ویژه اگر، و عمین که، کشته شد - به جرگه‌ی معصومان می‌پیوندد

از عنرهایی همچون داستان‌پردازی و نمایشنامه‌نویسی، بازشناساند. اینجا و اکنون، اما، سخن بر سر "بیش شعری" است، نه "شعر". شعر عمارت کالبدیافتگی آفریده‌ها یا، یعنی، دستاوردهای بیش شعری است در زبانی فشرده و آعنکین. اینجا و اکنون، اما، سخن بر سر بیش شعری است، که عمر که شاعر است از آن برخوردار است، و نه شعر، که سرودن آن عمارت کار کسی است که شاعر شده باشد.

باری و بسیار خوب!
من، در مقاله‌ی شاعر بودن، شاعر شدن، نوشته‌ام:

"ببینید - پرسش این است که آیا شاعر از مادر شاعر زاده می‌شود یا در جهان، در برخورد با طبیعت و با انسان، است که شاعر شاعر می‌شود؟ و پاسخ این است که عردو؟ یعنی چه؟

ببینید - بیش شعری را داریم، از یک سو؛ و دانش شعری را داریم، از سوی دیگر.

بیش شعری آموختنی نیست. منافیزیک‌گرایان - فلسفی یا دینی، چندان فرقی نمی‌کنند - در این چگونگی نمودی خداداد می‌بینند. به این چگونگی، اما، می‌توان و می‌باید از دیدگاه علمی نگریست. و، از دیدگاه علمی که بنگریم، می‌توانیم بیش شعری را - حالیا - نمودی مادرزاد یا طبیعت‌داد بنامیم."^۲

"س" این سخنان را بیانگر "یک اندیشه‌ی پوسیده‌ی قرون وسطایی" می‌یابد که، در ماعنامه‌ی جهان، "به نام م.ل. عرضه می‌شود"؛ و فریاد برمی‌آورد که: "این ایده‌آلیسم است، م.ل. ایده‌آلیسمی عریان و نه حتی پوشیده در الفاظ م.ل. بسیار

دنباله‌ای بر مقاله

شاعر بودن، شاعر شدن

در زبان انگلیسی یکی از پرکاربردترین واژه‌هاست؛ و که عمچنین‌اند، کویا، عمتانای این واژه در دیگر زبانهای "غربی" و به راستی شکفت‌انکیز است کهچنین واژه‌ای در زبان فارسی عمتایی طبیعی نداشته باشد، یا که عنوز عمتایی جاافتاده نیافته باشد؛ آن عم پس از و با این عمه بده‌بستان که ما با- یا، بهتر است بگوییم، "بستان" که ما از- "غرب" در زمینه‌های فرخنکی و اندیشکی داشته‌ایم - و داریم.

باری

شاید روشن‌ترین و روشن‌ترین نشانه‌ی یک یا عر "فاکت" این - یا در این - باشد که در باره‌ی آن هیچ کس نمی‌تواند، بی‌چارشدن به گونه‌ی ویژه‌ای از یاهوه‌کویی، "نظر ویژه‌ی یا شخصی‌ی خود" را داشته باشد.

آورده‌اند که کسی، در جایی، گفت:

"- لنین در سال ۱۹۲۴ از مادر زاده شد."

گفتند:

"- نه، آقا! لنین در این سال چشم از جهان فروبست."

گفت:

"- من نظر شخصی‌ی خودم را گفتم!"

این که لنین در سال ۱۹۲۴ چشم از جهان فروبست یک "فاکت" است. و در باره‌ی این، یا هر، "فاکت" نظر ویژه یا شخصی (یا، حتی، سازمانی) ی خود را داشتن، چنان که می‌بینید، به گونه‌ی ویژه و بسیار خنده‌آوری از یاهوه‌کویی می‌انجامد. اما هیچ اندیشه یا نظریه‌ای، چون یک اندیشه یا نظریه - یعنی از آنجا و تا آنجا که تنها یک اندیشه یا نظریه است - هیچگاه یک "فاکت" نیست. و، یعنی که، هرکسی می‌تواند، بی‌آن‌که دست کم به چنین‌گونه‌ی خنده‌آوری از یاهوه‌کویی دچار شود، در باره‌ی

اما، نه، نکتریم! روشن‌گری معنای واژه‌ی فاکت می‌تواند آگاه‌ای باشد بر روشن‌گری مفهوم "دیدگاه علمی" و من نمی‌توانم دنباله‌ی سخنان خود را، در روشن‌گری این‌که هیچ اندیشه‌ای قرون وسطایی از سوی من در ماعنامه‌ی جهان به‌نام م.ل. عرضه نشده است، به روشنی بگویم، مگر آن‌که نخست روشن کنم که "دیدگاه علمی"، از دید من، چگونه دیدگاهی‌ست.

"فاکت" چیست؟

واژه‌ی "فاکت"، بدیختانه، برابر یا عمتایی در زبان فارسی امروزین ندارد. "فاکت" گاه به معنای "حقیقت" است، گاه به معنای "واقعیت" و گاه، و بیشتر، به معنای "حقیقت - واقعیت". "حقیقت" تنها در گستره‌ی اندیشه است که کاربرد دارد. "واقعیت" تنها در گستره‌ی جهان دقتی‌تر بگویم، تنها در باره‌ی "کزاره‌ها" یا "فضیه‌ها" است که می‌توان از "حقیقت" داشتن یا نداشتن سخن گفت؛ و تنها در باره‌ی "چیزها" یا "اشیاء" است که می‌توان از "واقعیت" داشتن یا نداشتن سخن گفت. و گرفتاری در این است که واژه‌ی "فاکت"، در بیشتر کاربردهای خود، معنایی میان "حقیقت" و "واقعیت"، یا آمیزه‌ای از این‌ها، را می‌رساند.

هیچ مترجمی نیست که در رویارویی با این واژه احساس بیچارگی نکرده باشد. و، در این زمینه، به ویژه، بیچاره مترجمی که بخواعد کنایی همچون "رساله‌ی منطقی - فلسفی" ی ویتکن‌شانین را به فارسی برگرداند! عم از آغاز، یعنی که در رویارو شدن با عتمان نخستین جمله‌ی کتاب، در کار خویش درمی‌ماند. گفتن دارد، باری، که واژه‌ی "فاکت"

و همه‌ی سخنان او به "آیه‌های شک - ناپذیر بدل می‌گردد؟

من، درینا که، با صمد از نزدیک آشنایی نداشتم؛ و او را جز یک بار، و آن عم جز برای چند دقیقه - همراه با زنده‌یاد بهروز دغفانی، در مطب زنده‌یاد دکتر ساعدی - ندیدم. اما سعید و خسرو، عردو، از دوستان من بوده‌اند؛ و، با شناختی که از عریک از ایشان داشتم، یعنی دارم، می‌دانم که ایشان نیز، اگر زنده می‌بودند، عردو، همچون من، از اسکول‌ستیسمی که در شیوه‌ی اندیشیدن یارانی چون "س" نهفته است به جد نگران می‌شدند. آیا یارانی چون "س"، همچون فردوسی، می‌پندارند که:

"بر بوم دانش عمه رفته‌اند؛

سخن عرچه گویم عمه گفته‌اند؟"

و که، پس، برای‌ما جز بازگشت و روشن‌تر کردن و کاربستن آموزه‌های پیشینیان - یعنی بزرگان و استادان پیشین - کاری نمانده است؟

می‌دانم، البته، که "س" سخنان خسرو را - نمونه‌وار می‌گویم - "آیه" نمی‌داند. "آیه" واژه‌ای دینی‌ست. و "س"، بیشتر از خود من، مرد دین نیست. اما واژه‌های دینی برابرها و یا عمتانای خود را در واژگان "چپ" نیز دارند. حزب توده به ما آموخته است که نکوییم "آیه"، بگوییم "فاکت"! و به عمین دلیل است که "س" "گفتار" خود را با آوردن "فاکت"‌هایی از یکی از نوشته‌های خسرو - "سیاست عنر، سیاست شعر" - آغاز می‌کند. "تا عم برای یک بار... چشم‌من، به یک طرز فکر رنالیستی خورده باشد و عم پشتوانه‌ای باشد برای گفتار" خود او. بکتریم...

دیدگاه علمی همیشه بر این باور

است که:

"چو گفتی که نقد خرد تو ختم،

عنه آنچه بایستم آموختم،

یکی نغز بازی کند روزگار،

که بنشاندت پیش آموزگار".

نه در آن معنا، البته، که فردوسی

از واژه‌ی "آموزگار" در اندیشه دارد.

برای فردوسی، "آموزگار" همیشه يك

"كس" است؛ "دانا مهي" ست

از پیران روزگار، یادگار و یادآور بزرگان

پیشین، همانان که "سخن هرچه گویم،

عنه، گفته‌اند". برای دیدگاه علمی،

اما، "آموزگار" هیچگاه يك "كس" نیست.

"آموزگار"، برای دیدگاه

علمی، همیشه همان، همانا، بررسی

یا کاوش یا آزمون و آزمایش بیشتر

است.

دیدگاه علمی مرکز نمی‌پذیرد که

"زیر آسمان کهن چیز تازه‌ای نیست".

دیدگاه علمی همیشه به دنبال

تازه‌ترعاست.

دیدگاه علمی، بدینسان، بسته

نیست، باز است؛ بایگانی نیست،

چشم‌انداز است؛ مقصد نیست، راه

است. دیدگاه علمی دیدگاه است؛

پرشکاه نگاه است به سوی آفاق گسترش

یابنده‌ی آینده، نه آرامشکده‌ی لانه‌ای

پرداخته تا اندیشه در آن آسوده سر

در بال خویش کشد.

باری.

و این را نیز باید، در عمین جا و

عم اکنون، بگویم که یارانی همچون

رفیق س از یوکوسلاوی^۷ - با رفیق

دادستان "س" از بلژیک یکی یا

عوضی گرفته نشود! - باید به یاد

داشته باشند که آن که می‌گوید:

"من از دیدگاه علمی سخن می‌گویم"

باید بگوید که از دیدگاه کدام علم

یا علم‌ها، و بر بنیاد کدام یافته یا

یافته‌های آن علم یا علم‌ها، ست

که سخن می‌گوید؛ و، تازه، این که

او این همه را بگوید نیز تنها به

شرطی ارزش علمی خواهد داشت که

دنباله‌ای بر مقاله

شاعر بودن، شاعر شدن

"زبانه‌دانی" تاریخ فرو افکند. آن

که می‌گوید می‌توان - و، بدتر از او،

آن که می‌گوید (به زور) می‌باید -

چنین کرد، عر که باشد، "دیدگاه

علمی" را نمی‌شناسد.

"دیدگاه علمی" چگونه دیدگاهی

ست؟

ناگفته باید آشکار باشد که، نه تنها

سخنانی که "اصول" نامیده می‌شوند،

بل که بسیاری از سخنان تجربی نیز،

عر يك در زمینه‌ی ویژه‌ی خود، در

زندگانی روزانه، یعنی در عمل،

برای ما "واپسین سخن" اند؛ یعنی

که ما حقیقی بودن آنها را، بی‌احساس

نیاز به بررسی یا کاوش یا آزمون

و آزمایش بیشتر، باور می‌داریم.

برای دیدگاه علمی، اما، هیچ سخنی

که به گونه‌ای مستقیم یا نامستقیم به

"تجربه" بازگرداندنی باشد، در اصل،

عرکز "واپسین سخن" نیست. از

دیدگاه علمی، بدینسان، هیچ سخنی

که محتوایی تجربی داشته باشد، از

آنجا و تا آنجا که ما آزمون و آزمایش

را "معیار" فرجامین پذیرفتنی بودن

یا نبودن نظریه‌ها و اندیشه‌های خود

می‌شناسیم، مرکز، در اصل، شك ناپذیر

نیست.

دیدگاه علمی همیشه، در اصل،

می‌گوید: "تا آنجا که ما آزموده‌ایم،

چنین می‌نماید که ..."، یا: "تا

آنجا که ما می‌دانیم، چنین است ...".

دیدگاه علمی مرکز، در اصل، نمی‌گوید:

"همه آنچه بایستم آموختم" یا:

"این است و جز این نیست که ...".

دیدگاه علمی مرکز نمی‌پذیرد که:

"سخن هرچه گویم، عنه، گفته‌اند".

دیدگاه علمی مرکز به اسکولاستیسیسم

نچار نمی‌آید: "مکتبی"، استادزده

و سنت پرست نمی‌شود.

آن "نظر شخصی یا ویژه‌ی خود" را
داشته باشد.

برای نمونه، این که کسی سخنی

ویژه را گفته یا نوشته است، اگر او

آن سخن را گفته یا نوشته باشد،

يك "فاکت" است. اما این که او

آن سخن را گفته یا نوشته است، به

خودیی خود، سخن او را يك "فاکت"

نمی‌سازد. این که، برای نمونه، خسرو

گلبرخی نوشته است: "آنچه را که

دیگران در باب عتر و فرغنگ در

در آزمایشگاه‌ها از سر بی‌دردی

نگاشته‌اند باید به موزه‌ها سپرد"

يك "فاکت" است؛ و معنای این

سخن این است که خسرو گلبرخی این

سخن را نوشته است. اما این که خسرو

گلبرخی این سخن را نوشته است،

به خودیی خود، از این سخن يك

"فاکت" نمی‌سازد؛ و معنای این

سخن این است که عر کسی می‌تواند،

بی آن که دست کم به چنان گونه‌ی

خنده‌آوری از یاوه‌گویی دچار شود،

درباره‌ی این سخن نظر ویژه‌ی یا شخصی‌ی

خود را داشته باشد. و چرا نکویم،

در عمین جا و عم اکنون، که، به نظر

شخص من، این سخن خسرو درست

نیست؛ زیرا، نخست این که هیچ کس

تا کنون "در آزمایشگاه‌ها" چیزی

درباره‌ی "عتر و فرغنگ" ننوشته است؛

و دوم این که "موزه" همانا جای

نگاهداری یادگارهای ارجمند تاریخ

است، نه "زبانه‌دانی"ی آن؛ و سوم

این که هیچ نظریه یا اندیشه‌ای را

تنها به این دلیل که دارنده یا

پیشنهاد کننده‌ی آن يك "بورژوا"

یا حتی يك "فئودال" یا حتی يك

"برده‌دار" یا حتی يك "جنایتکار"

یا حتی "خمینی" بوده است نمی‌توان

و، یعنی که، (به زور) نمی‌باید به

دنباله‌ای بر مقاله شاعر بودن، شاعر شدن

است و هیچ چیزی بیش از این نیست که ما هنوز نمی‌دانیم که "بینش شعری" چگونه نمودیست یا، یعنی، که از کجاست و چراست که برخی افراد انسان شاعرانند و که، در هر جامعه‌ی انسانی، تنها برخی افراد شاعرند و نه همگان. عمین و بس.

و شاید بهتر باشد که بی‌درنگ، در عمین جا، بیفزایم که شاید بهتر همان باشد که نمودی را که "بینش شعری" باشد، در پیوند آن با "گوهر انسان"، حالیا، به عمین نامی بنامیم. چرا که "طبیعت‌داد" یا "مادرزاد" نامیدن این نمود، برای یارانی همچون "س"، که انکار خوش می‌دارند هر سخنی را که با کلیشه‌های اندیشگی و بیزه‌ی ایشان همخوان ننماید پد بفهمند، بهانه‌ای فراغ می‌آورد برای اینگونه اسب دواندن‌ها در میدان فصاحت که: "بسی ناسف از این که چنین مطلبی در یک نشریه‌ی م - ل چاپ می‌شود ۷۷، پس ۷۷ تمام دعوای متافیزیک با علم تبر سر این است که ۷۷ نمودی را که "بینش شعری" باشد ۷۷ اولی خداداد می‌بیند و دومی طبیعت‌داد؟ ۷۷؟ حتماً در زمینه‌های دیگر هم چنین است."

زیرکی، سالها پیش، روزی می‌گفت: "ایرانیان به واژه‌هایی همچون فلک و چرخ معنایی ویژه بخشیده‌اند تا بتوانند، با آنها، آزادانه و بی‌هراس از پاسداران رسمی دین، هرچه دل تنگشان می‌خواهد به خدا بد و بیراه بگویند:

ای فلک غدار!

نه دین داری، نه آئین داری، ای چرخ!

و مانند اینها."

من برآنم که، به عمین سان، انسان، با فراکشتن از دوران برده‌داری و دینه‌ای "چند خدا" و رسیدن به دوران فتوالتی و دینه‌ای "یک خدا"، به واژه‌ی "خدا" یا، و - فرقی نمی‌کند، به عریک از همتای این واژه در زبان

این سخن آنان را برآشفته است، نخست، دقیق‌تر بنگرند و بدانند که من دقیقاً چه گفته‌ام.

گفته‌ام: "از دیدگاه علمی"؛ و نگفته‌ام: "از دیدگاه فلسفی یا جهان نگرانه".

گفته‌ام: "می‌توانیم"؛ و نگفته‌ام: "ناگزیریم".

گفته‌ام: "حالیا"؛ و نگفته‌ام: "برای همیشه".

گفته‌ام: "بنامیم"؛ و نگفته‌ام: "است".

نگفته‌ام، یعنی، که: "علم یک‌باره یا سرانجام یا برای همیشه نشان داده است - و، پس، ما، از دیدگاه فلسفی - جهان نگرانه نیز، ناگزیریم بپذیریم - که بینش شعری همانا نمودی طبیعت‌داد یا مادرزاد است."

گفته‌ام، همان، که: "از دیدگاه علمی که بنگریم، می‌توانیم بینش شعری را - حالیا - نمودی طبیعت‌داد یا مادرزاد بنامیم."

و بی‌درنگ پرسیده‌ام:

- "در چه معنا" ست که من این

سخن را می‌گویم؟

و بی‌درنگ پاسخ گفته‌ام:

- "در این معنا، و نه بیشتر، که،

بر بنیاد قانون‌ها یا قانونمندی‌هایی که علوم انسانی، به ویژه زیست‌شناسی و روان‌شناسی، در بررسی گوهر انسان، تا کنون بدانها دست یافته‌اند، نمی‌توان به گونه‌ای چون و چرا ناپذیر روشن کرد که از کجاست و چراست که فلان فرد انسانی از بینش شعری برخوردار است و آن دیگری از آن برخوردار نیست."

همین. آنچه من گفته‌ام - و هنوز نیز می‌گویم - این است و تنها این

روشن باشد که او "معنا" بی‌را که خود از پیش بر اندیشه داشته است به آن یافته یا یافته‌ها نمی‌دهد، یعنی که "تعبیر" دلخواستی خود را بر آن یا بر آنها سوار نمی‌کند. و گرنه، کار او، به گوهر، از همان دست کارهایی خواهد بود که، برای نمونه، آخوندها هر روز بر سر منبرها می‌کنند: - "علم" ثابت کرده است که گوشت ماعی بی‌فلس برای انسان، جسم و روح، هفتاد و چند ضرر دارد. بی‌حکمت نیست که شرع مبین چیزهایی را بر مسلمین حرام کرده است."

و این را نیز، باز، باید بگویم، در عمین جا و هم اکنون، که "دیدگاه علمی" دو چیز را، در میان بسیاری چیزهای دیگر، به دارندگان خود به ویژه می‌آموزد:

فروتنی در اندیشه را

و دقت در گفتار را.

این سخن بزرگمهر، از دیدگاه علمی به ویژه، درست است که: "همه چیز را همگان دانند." هیچ کس در هیچ زمینه‌ای هرگز همه چیز را نمی‌داند؛ هر کس، اما، آنچه را که در هر زمینه‌ای می‌داند می‌تواند، و می‌باید بکوشد تا، به زبانی دقیق بیان کند.

و ...

بسیار خوب!

من گفته‌ام: "از دیدگاه علمی که بنگریم، می‌توانیم بینش شعری را - حالیا - نمودی طبیعت‌داد یا مادرزاد بنامیم."

زیر عبارت "دیدگاه علمی" و واژه‌های "می‌توانیم"، "حالیا" و "بنامیم" خط می‌کشم تا رفیق دادستان "س" از بلژیک و رفیق س از یوگوسلاوی و دیگر یارانی که

دنباله‌ای بر مقاله

شاعر بودن، شاعر شدن

فارسی‌ویا در هریک از زبانهای دیگر- معنای نمادین ویژه‌ای بخشیده است تا عممی ناشناخته‌ها و ندانسته‌های خود را، یکجا، در آن بسته بندی کند. "خدا" نمادیست عام برای عممی ناشناخته‌ها و ندانسته‌های انسان. و به همین دلیل است که، در تاریخ تکامل انسان، عرچه در راستای گذشته پستر می‌رویم، کاربرد تصور "خدا"، در گستره‌ی علت یابی نمودها و پیشامدها، بیشتر و بیشتر می‌شود و، عرچه به سوی امروز پیشتر می‌آییم، این کاربرد کمتر و کمتر می‌گردد. در گذشته‌های دور، "خدا" نه تنها "علت عممی علتها"، بل که، یک تنه، "عممی علتها" - نیز- بود. در گذشته‌های دور، یعنی، نه تنها آفرینش کیهان، بلکه کوچک‌ترین نمودها و پیش یا افتاده‌ترین پیشامدها در طبیعت و در زندگانی انسان نیز، مستقیماً، "کار خدا" بود- علوم تجربی، اما، قرن‌هاست که به یاری خدا شتافته‌اند؛ و عرچه این علوم پیشتر می‌روند، کار خدا کمتر می‌شود. باری

و، بدین سان، روزگاری بود که انسان عممی توانایی‌های استعدادهای خود را "خدا داد" می‌دانست و بر آن بود، به سخن مولوی، که:

"هرکسی را بهر کاری ساختند، میل آنرا در دلش انداختند"

خدا، در این میان، برخی کسان را نیز "بهر" شاعری می‌ساخت. آن عم، البته، با "برنامه‌ای از پیش تعیین شده" شاعران، عریک، در روز و به لحظه‌ی ویژه به جهان می‌آمدند تا درست همان "سرود"هایی را بگویند و همان کارهایی را بکنند که خدا، عم "از ازل"، خواسته بود بگویند

و بکنند:

"... به چارشنبه و سه‌روز مانده از شوال، بیامدم به جهان، تا چه گویم و چه کنم؟- سرود گویم و شادی کنم به نعمت و مال!" در این میان، برخی شاعران نگون بخت، همچون خیام، "می‌خوردن" را نیز در برنامه‌ی کار روزانه‌ی خویش می‌یافتند:

"می‌خوردن من حق ز ازل می‌دانست؛ کر می‌خورم، علم خدا چهل بود"، و در شکفت می‌مانند از این که کار ایشان، با به کار بستن این برنامه‌ی خدایی، چرا "در روز حساب" باید نه به یاداش بل به کیفر، نه به بهشت بل به دوزخ، بیانجامد. باری، و، در این زمینه، حتی شکاک زیرک و کاونده‌ای همچون حافظ نیز تردیدی به خود راه نمی‌داد که:

"قبول خاطر و لطف سخن خدا داد است" - امروز، اما، ما می‌دانیم که آن که از "خدا داد" بودن بینش شعری یا عری دیگری از استعدادها یا توانایی‌های انسان سخن می‌گوید سخنی می‌گوید که، گرچه معنایی روشن دارد، اما، به عیج روی معنایی روشن ندارد.

اما از کجاست و چراست که می‌گویم ما این را می‌دانیم؟ پاسخ این است:

نه به این دلیل که می‌دانیم، دیگر، که چیزی- نمی‌دانیم چه چیزی- به نام "خدا" در کار نیست. نه! بل به این دلیل که روش شناسی علم (های تجربی) به ما آموخته است، یعنی نشان داده است، که، در روشن‌گری‌های علی (یا علت و معلولی)، عاملی که در عممی زمینه‌ها، یعنی در باره‌ی عمه و هریک از نمودها و پیشامدهای طبیعی و انسانی، به یکسان "کار"

باشد، درست به همین دلیل، یعنی درست به دلیل کارآ بودن یکسان و امکانی آن، در عیج زمینه‌ای، یعنی در باره‌ی عیج از نمودها و پیشامدهای طبیعی و انسانی، کارآ نیست. این، همانا، اصلی دانش شناسانه است. و معنای آن این است که جمله‌ی "کار خداست" (یا "خواست خداست") و همانندهای آن پاسخ عیج یک از پرسشهای علی (یا علت و معلولی) نیست؛ چرا که این جمله و، یا، عریک از همانندهای آن می‌تواند، به یکسان، پاسخ عمه و هریک از اینگونه پرسشها باشد. به بیان دیگر، بودن و نبودن "علتی" که "علت عمه عیج" باشد، برای علم، یعنی از دیدگاه علمی، یعنی در روشنگریهای علت و معلولی، یکسان است. در این معنا و از این دیدگاه (دانش شناسانه)، خدا، سرانجام، ناپود نمی‌گردد، از کار می‌افتد.

در این معنا و از این دیدگاه، اگر و آنگاه که دید فرسنگی- روزانه‌ی مردم یک یا عری جامعه از دید علمی واپس‌مانده‌تر نباشد یعنی به آن رسیده و با آن یکنانه شده باشد، واژه‌های بیانگر تصور خدا در بخش مرده یعنی در کورستان واژه‌نامه‌های تاریخی زبان آن مردم جای قواعد داشت. در این معنا و از این دیدگاه، واژه‌ی "خدا" یا عری دیگری از عمتا‌های آن در زبان فارسی یا عری دیگری از زبانهای زنده‌ی جهان- و همراه با آن، البته، عری واژه‌ای ترکیبی همچون "خدا داد" - سرانجام، از کل واژگان زبان حذف نمی‌شود، بل که، در بخش زنده‌ی زبان، از کاربرد می‌افتد.

در این معنا و از این دیدگاه، خدا، سرانجام، اعدام نمی‌گردد، می‌میرد. باری

و ... می‌دانم. "طبیعت داد" یا "مادر زاد" نامیدن نمودهایی همچون بینش شعری، اگر و تا آنجا که به دنبال روشنگری علمی این گونه

دنباله‌ای بر مقاله

شاعر بودن، شاعر شدن

استعدادها یا توانایی‌های انسانی باشیم، به هیچ روی روشن‌تر از "خداداد" دانستن آنها نیست.

من، اما، در مقاله‌ی شاعر بودن، شاعر شدن، ادعای روشن‌گری علمی این گونه نمودها را نداشته‌ام. نمی‌توانسته‌ام داشته باشم. و هنوز نیز ندارم. نمی‌توانم داشته باشم. بر آنم که کوشش در راستای روشن‌گری علمی این گونه نمودها عملاً کار علم‌هایی انسانی همچون، و به ویژه، زیست‌شناسی و روان‌شناسی است. و بر آنم که این علم‌ها، در راستای این روشن‌گری، هنوز همچنان در راه‌اند؛ یعنی - همان که در آن مقاله نیز گفته‌ام - که هنوز هیچ یک به قانون‌ها یا به قانونمندی‌هایی دست نیافته‌اند که بر بنیاد آنها بتوان به گونه‌ای چون و چرا ناپذیر روشن کرد که از کجاست و چراست که فلان فرد انسانی، برای نمونه، شاعر است و آن دیگری شاعر نیست. و بر آنم که، تا هنگامی که چنین است، کسانی که به طبیعت یا ذات یا گوهر انسان و به نمودهایی از طبیعت یا ذات یا گوهر انسان همچون بینش شعری از دیدگاهی فلسفی - جهان‌نگرانه می‌نگرند پایگاه فلسفی - جهان‌نگرانه‌ی خود را در خطر می‌افکنند اگر آن را به گونه‌ای گهست ناپذیر یا - هر - نظریه یا گرایش هنوز استوار نشده‌ای در علم‌های انسانی پیوند بزنند. بر آنم، با این همه، که، از دیدگاه فلسفی - جهان‌نگرانه، نه تنها طبیعت‌داد یا مادرزاد نامیدن بل که حتی طبیعت‌داد یا مادرزاد دانستن نمودهایی همچون بینش شعری، به هیچ روی، با هیچ یک از اصول ماتریالیسم

دیالکتیک و ماتریالیسم تاریخی ناهمخوان نیست؛ و که حتی اگر روزی، روزگاری، از دیدگاه علمی نیز آشکار شود، یعنی جای هیچ گونه چون و چرایی نماند، که توانایی‌ها یا استعدادهایی همچون بینش شعری به راستی طبیعت‌داد یا مادرزادند، به هیچ یک از اصول جهان‌نگری مارکسیستی آسیبی نخواهد رسید. باز هم روشن‌تر بگویم.

من نگفته‌ام، و نمی‌گویم، که توانایی‌ها یا استعدادهایی همچون بینش شعری طبیعت‌داد یا مادرزادند. اکنون، اما، می‌گویم - و در دنباله‌ی نوشته‌ی کنونی خواهم کوشید تا نشان دهم - که این نظریه که برخی توانایی‌ها یا استعدادهای انسانی، و برای نمونه بینش شعری، طبیعت‌داد یا مادرزادند لزوماً "یک اندیشه‌ی پوسیده‌ی قرون وسطایی" نیست؛ و که، یعنی که، پیوند این نظریه با متافیزیک و با ایده‌آلیسم‌ها پیوندی تاریخی ست، نه پیوندی منطقی؛ و که، باز، یعنی که، منطقاً می‌توان عم (نه تنها مارکسیست، بل که) مارکسیست - لنینیست بود و عم این نظریه را

باور داشت.

و، باز، من نگفته‌ام، و نمی‌گویم، که این نظریه که برخی توانایی‌های انسانی، و برای نمونه بینش شعری، طبیعت‌داد یا مادرزادند حقیقت دارد یا، یعنی که، یک نظریه‌ی استوار شده‌ی علمی‌ست. اکنون، اما، می‌گویم - و در دنباله‌ی نوشته‌ی کنونی خواهم کوشید تا نشان دهم - که حتی اگر این نظریه روزی، روزگاری، علمی نیز از کار در آید، نه متافیزیک و ایده‌آلیسم‌ها چیزی به دست خواهند آورد و نه مارکسیسم - لنینیسم چیزی از دست خواهد داد.

اسماعیل خوشی

دنباله در شماره‌ی آینده

یادداشت‌ها

- ۱- نگاه کنید به جهان، شماره‌ی ۴۲، صص ۴۹ تا ۵۰.
- ۲- نگاه کنید به جهان، شماره‌ی ۴۰، صص ۴۷ تا ۴۸.
- ۳- جهان، شماره‌ی ۳۷، صص ۴۲.
- ۴- جهان، شماره‌ی ۴۶، صص ۴۶.
- ۵- *In fact*.
- ۶- *In principle*.
- ۷- جهان، شماره‌ی ۴۲، صص ۴۹ تا ۵۰.
- ۸- جهان، شماره‌ی ۳۷، صص ۴۲ تا ۴۳.
- ۹- جهان، شماره‌ی ۴۶، صص ۴۶.

ریگای گمل

ارگان کمیته کردستان

سازمان چریکهای فدائی خلق ایران

را بخوانید



سعید سلطانیور : زندان فلات

ای دوست
اینجا

میان سلخ اندیشه و امید
روی فلات خون و فلز و کار
روی کران ماهی و مروارید
در بند نظامی نفت و ناو
در گشتزارهای برنج و چای
و در کنار گله و گندم
ما

این بامهای کوچک توفان
آهنگ پیشگویی توفان ناگهان
در بند های سرد قزل قلعه و اوین و حصار
زندانیان خستنی این خاک نیستیم
زندانیان خستنی این خاک دیگرند
زندانیان خستنی این خاک
در بند کارخانه و کار سترگند
انبوه سرخ رنجبران اینجا
زندانیان خستنی زندان کشورند

اینجا سلاح و سکه و جاسوس
فرمانروای دهری شد ادیست
و خانه های مردم سرتاسر فلات
انبوه بند های عمومی و انفرادیست
ایران در این میانه ی تشویش
مفهومی از اسارت و آزادیست

و باز همچنان
ما

این بامهای کوچک توفان
آهنگ پیشگویی توفان ناگهان
باد اغ های تافته

گل های زخم ویوست
باسینه های سوخته می خوانیم
از بند قلع می تاریک
آزادی
ای تحول خونین
ای انقلاب نزدیک

به خواهر ناشناسم در بیروت

شعری از شاعری لبنانی - آمریکایی
د.م.ح. ملحم

خواهر،

خواهر ناشناس
می رسد صدای تو

از لابلای درختان سرو مدفون
به زیر آوار خانه ات.

و از خیابانهای تشنه
که خون می نوشند

و

بدنها را می یزند

چونان کرده نانهای پهن شده در آفتاب

خواهر،

خواهر ناشناس

برادرمان

بمب می آورد،

هراسناک

برادری که

مُرک را از پدر خرید.

برادرمان که

شهوَت خون شکنجه گرانش را چشید.

نصیب وی شد شکست آنان

و آنان

تاراجگر پیروزی اش.

غرش جت های جنگنده

فریادها، فریادها

ندای کودکان آوازخوان

و مردمی

سرفراز به صلحجویی خویش.

خواهر،

خواهر ناشناس

ای که چشمان سیاست

پناه گریز نمند،

تلخند به کام تو زیتون ها؟

از تلاشی شان،

آزم بر سیاست بازان.

از بیگناهیست،

شرم بر سیاست بازان.

از رنج تو،

ننگ بر سیاست بازان.

خواهر،

خواهر من

از مرگ

درسهایی است

که باید آموخت.

ترجمه: ر - اژکان





به فدایی شهید عباس مفتاحی

به همه‌ی آنان که در تیره‌ترین شیها
درخشیدند و جار کوچک ستاره گشتند
بر سینه‌ی سوزان شب*

با ردایی از آعن
از پستکوجه‌های شهر
بیدار می‌شود*

در انجیل گشوده‌ی یاد
دیدند آن یوزار خونین را
کز سنگلاخ سرنوشت
بالا گرفت و رفت*

۸ آئینه و آب و آن سپیده‌ی روبرو باشد*

سه آواز

سه گودک

سه یسج نواوان

در سه کام*

آوازی برای عشق

آوازی برای نان

آوازی برای آزادی*

۹

پرواز را

کودکان ما

در فراخالی جانهاشان

بر عقایهای قاف تفسیر کرده‌اند

ردی از خون

ردی از آتش

بر آستان آسمان

تقریر کرده‌اند*

۱۰

یگاهاان

که برمی‌خیزد

از بالش ابر

کلبوی فرشته را دارد

این چکاوک دلم

که از پنجره می‌خواند*

س - کراچی

۶ - کام موسیقی - هر سونات در پنج

کام است*

در این شب

۱

در این شب میهن

بگذار بمیرم در انفجار سرخکله‌ها

من با اولین سپیده که سر زد

بیدار می‌شوم*

۲

در این شب میهن

مرک آری مرک

اگر حکایت آن

آئینه و آب و آن سپیده‌ی روبرو باشد*

۳

آن اختر کوچک، باری

جام شوکران بر لب

خورشید را حقیقت مطلق خواند

از پنجره دیدند،

دیدند دوشیزه را که باصبح پیمان می‌بست*

۴

میعاد ما

با جنگل و ستاره

عقیق عاشقانه‌ایست

در انگشت سبیر الوند

آویزه‌ی گوش لیلاکوه

و ارغوان در خواب کودکانمان

برهنه می‌دود*

۵

بانوی ما

بانوی عشق

بانوی آب و آفتاب

آنکه ستاره را سرخ می‌خواست

و آسمان آبی را آبی‌تر از نگاش*

۶

خورشید را نخواسته‌ایم

جز بر گونه‌ی قرص نانی

که در کوچه‌های فقیران ایثار می‌شود

با ردایی از آتش

می‌دانم،

شب باردار صبح است*

تسجیل ایقانم

از آن دمی بود

که پرنده‌ای مسافر

- عاشقانه -

از طراوت نور

از یاکای صبح

و از گرمای خورشید

برایم قصه‌ها گفت*

و برود شب و

ضیافت خفاشان

چیزی نبود که بتوان

بر آن درخت باوری نشان*

می‌دانم،

شب باردار صبح است*

تسجیل ایقانم

از آن دمی بود

که گرم شبتاب ندا درداد

"بهوش!

مرغان حادثه

نطفه‌ی صبح را

در دل شب کاشته‌اند*"

ر* ازگان

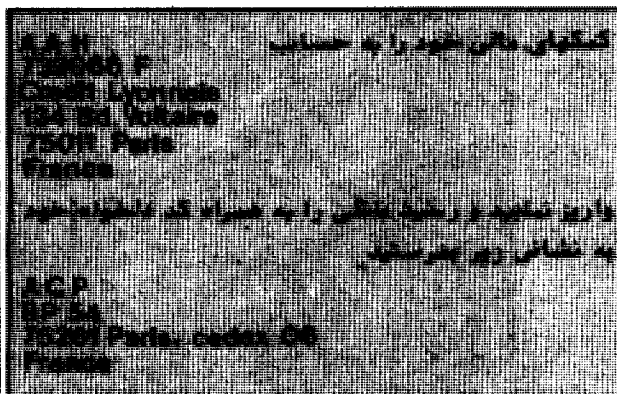
با کمکهای مالی خود سازمان چریکهای فدایی خلق ایران را در امر انقلاب یاری رسانید

"... هما نگونه که آگاهید، سازمان چریکهای فدائی خلق ایران نیز بابت سر گذاردن یک دوره سخت و با تحمل ضربات سنگین هم اکنون در ادامه فعالیتهای گسترده و باز سازی تشکیلات در سراسر ایران وظایف سنگینی به عهده دارد.
در چار چوب چنین سیاستی و به منظور ترمیم بخشهای آسیب دیده تشکیلات به ویژه تا مین نیازهای تکنیکی به کمکهای شما نیاز داریم. بهر ترتیب ممکن با جمع آوری و رساندن کمکهای مالی خود، سازمان را در جهت اهداف انقلاب یاری رسانید ..."
سازمان چریکهای فدائی خلق ایران
- کمیته خارج از کشور

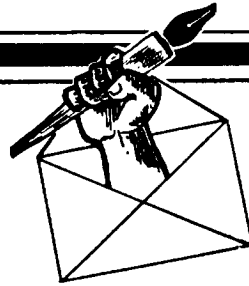
۳۰	آزاد - کردستان
۴۵	انقلاب پرولتری
۳۵	سینا
۴۰	سوسیالیسم
۳۰	پویان
۴۵	حمید اشرف
۷۰	شوراعای کارگری
۴۰	کار
	به یاد رفقا کاوه،
۳۰	اسکندر و حسن
۵۰	صدای فدایی
	رفیق پیشمرگم
۶۰	- لزوم
۴۰	بامی استار
	کرامت الله
۵	دانشیان
۷۰/۳۰	کردستان
۴۰	ت - ۲
۸	شفیلد
۳۴	رفیق پیشمرگم
۱۰	صدای فدایی
۴۰	رفیق کلانتری
	مرك بر عوامل
۴۵	رنکارنك بوزروازی
۴۵	انقلاب - ب
۴۰	سیما
۴۰	رفقای منچستر
۴۰	م
۴۰۰	رفقای بلژیک
	رادیو
۴۰۰	صدای فدایی
۱۶۵	به یاد فتح
۴۶	ت - ۲

<u>کرون</u>	<u>سوئد</u>
	استکهلم - هواداران
۴۴۰۰	سجفا
۵۰	ارجوان ۷۶۶
۵۳	رفیق کیوان
۱۰۰	ژ - م
	لین شوپینگ -
۶۰۰	هواداران سجفا
	یوله -
۱۰۰	داریوش مولوی

میامی -	بستن -
اسکندر	سیامك اسدیان
میامی -	بستن - علامحسین
بیژن جزئی	زینی وندنژاد
لنین	بستن -
مارکیم آگوست	سیروس سیهری
سرمچاران فدایی	بستن -
مینیا پولیس -	فریبا شفیعی
پویان	بستن -
مینیا پولیس -	مهرنوش ابراعیمی
پویان	یوکوسلاوی -
رادیو فدایی	پنك آفنین ۱
حزب	مارك ۴۰۰
بستن -	<u>انگلیس</u>
زهره بیدشهری	بیژن جزئی



<u>دلار</u>	<u>آمریکا</u>
۲۰	۱۷ شهریور
	پنسیلوانیا -
۴۵۰	ب - آرش
	کمیته خارج
۵۰	از کشور
۴۰	رفیق کاوه
۳۰	اسکندر
۳۰	حسن
۶۵	صدای فدایی
	بستن -
۵۰	سرمچاران فدایی
۱۰	دویی
۶۰	دیترویت - م. ل.
۳۰	س. د.
۵۶	شقایق
۳۰	صدای فدایی
۴۰	رفیق حسن
۳۰	کمیته کارخانه
۵۰	رفیق حسن
۵۰	رفیق کاوه
۵۰	رفیق اسکندر
۵۰	نیویورک - فدایی
	نیویورک -
۵۰	رفقای بلوچستان
	نیویورک - مرك
۴۵	بر آیارتاید
	نیویورک - زنده باد
۴۵	انقلاب
۳۵	نیویورک - پیتر
۹۴	ن - ۲۰۱
	کلمبوس -
۴۵	رفیق حسن
	کلمبوس -
۴۰	صدای فدایی
	بستن -
۴۰	سعید کلانتری
	بستن -
۴۰	اشرف بهکیش
	بستن -
۴۰	آدن آل آقا
	بستن -
۴۰	دکتر نریمسا



از خوانندگان

«توانید نشریات کار» زبکی گه «تابی استار»
و «جهان» را از نسانی های زیر درخواست کنید

R.E., Postfach 831135,
6230 Frankfurt M80, W.Germany.

آلمان غربی

Hadi, P.O.Box 419,
N.Y., N.Y. 10185, U.S.A.

آمریکا

J.S.V.W., Postfach 122,
Post AM 1061, Wien, Austria.

اتریش

O.J.S., B.M.Kar,
London WC1N 3XX, England.

انگلستان

Masoud-M, C.P. 6329,
Roma Prati, Italia.

ایتالیا

E.J., B.P. 8,
1050 Bruxelles 5, Belgique.

بلژیک

K-U 32, P.O.Box 8418,
Pakistan.

پاکستان

J.S.F., P.B. 398,
1500 Copenhagen V, Danmark.

دانمارک

J.S.F., Box 50057,
10405 Stockholm, Sweden.

سوئد

A.E.J.F., B.P. no 401,
75962 Paris Cedex 20, France.

فرانسه

J.S.S., P.O.Box 372, Ahuntsic Station,
Montreal P.Q., H3L 3N9, Canada.

کانادا

J.S.O.U., P.B. 12,
7082 Kattem, Norway.

نروژ

P.B. 11491,
1001 G.L. Amsterdam, Netherlands.

هلند

P.O.Box 7051,
New Delhi 65, India.

هند

★ آمریکا - تمپی و نیویورک - رفقای هوادار در آمریکا، خبرهایی را که برایمان فرستاده بودید، به دستمان رسید. ضمن ادامی همکاری با نشریه جهان، باز هم از این گونه مطالب برایمان بفرستید.

★ آمریکا بروکلین - رفیق م - داستان و اشعار شما دریافت شد. پس از بررسی در آینده از آن استفاده خواهیم کرد. همکاری ادبی خود را با نشریه جهان ادامه دهید.

★ آمریکا - نیویورک - رفیق ی - مطلبی را که برایمان ارسال داشتید، بسیار جالب بود. از این پس اگر چنین مطالبی در دسترستان قرار گرفت زودتر برای ما ارسال کنید.

★ پاکستان - رفقای هوادار در دغور، پاکستان - خبرها و عکسهایی را که برایمان فرستاده بودید، به دستمان رسید. از همکاریتان تشکر می‌کنیم.

★ هند - رفقای هوادار سچفا در دهللی - خبرنامه‌های فارسی و انگلیسی‌ای که فرستاده بودید، به دستمان رسید. برایتان آرزوی موفقیت داریم.

★ پاکستان - رفقای هوادار در کویت - گزارشهای خبری‌ای که در مورد درگیریهای اخیر در پاکستان فرستاده بودید، به دست ما رسید. امیدواریم که در پیشبرد اهداف سازمان موفق و پیروز باشید.

★ یوگوسلاوی - بنجالوکار - گزارشی که فرستاده بودید به دست ما رسید. به تماس خود با نشریه جهان ادامه دهید.

★ عند مبداء - یادواره‌ای که در مورد سیاهگل فرستاده بودید به دست ما رسید و در اختیار بخش ادبی نشریه جهان قرار گرفت. با امید به پیروزی در راه آرمان والای کارگران که ۱۹ بهمن ۴۹ نیز نوید بخش آن بود.

★ آلمان - رفقای هوادار در کوبورک - تقاضای شما برای آبونمان نشریات سازمان و نشریه جهان در اختیار سازمان دانشجویان هوادار در انگلستان قرار گرفت. در مورد ارتباط گیری با سازمان، نامه‌ی شما را برای کمیته‌ی خارج از کشور ارسال داشتیم که با شما تماس لازم را برقرار خواهند کرد. امیدواریم در راه اهداف سازمان و انقلاب کوشا باشید.

★ سوئد - اوپسالا - طرحها و عکسهایی را که ارسال داشته بودید، در اختیار آرشیو نشریه جهان قرار گرفت. آرزوی موفقیت برای شما داریم.

★ اتریش - وین - هواداران سچفا - نامه، گزارشها و اخباری که فرستاده بودید رسید. باز هم ترجمه‌های اخبار ایران در نشریه‌های اتریشی را برای ما بفرستید.

★ آمریکا - سیاتل - رفیق ر - عکس، طرح و گزارشی که از فعالیتهای خود فرستاده بودید رسید. سپاسگزاریم.

★ فرانسه - رفیق م - ما نیز انتقاد شما را در مورد درج برخی طرحها و عکسها بجا می‌دانیم. برای رفع این اشکال امیدواریم که رفقای هوادار سازمان با همکاری خود در زمینه تهیه و ارسال عکس و طرح، ما را یاری کنند. در مورد دیگر نکات نامه‌ی شما، پاسخ جداگانه‌ای ارسال خواهیم کرد.

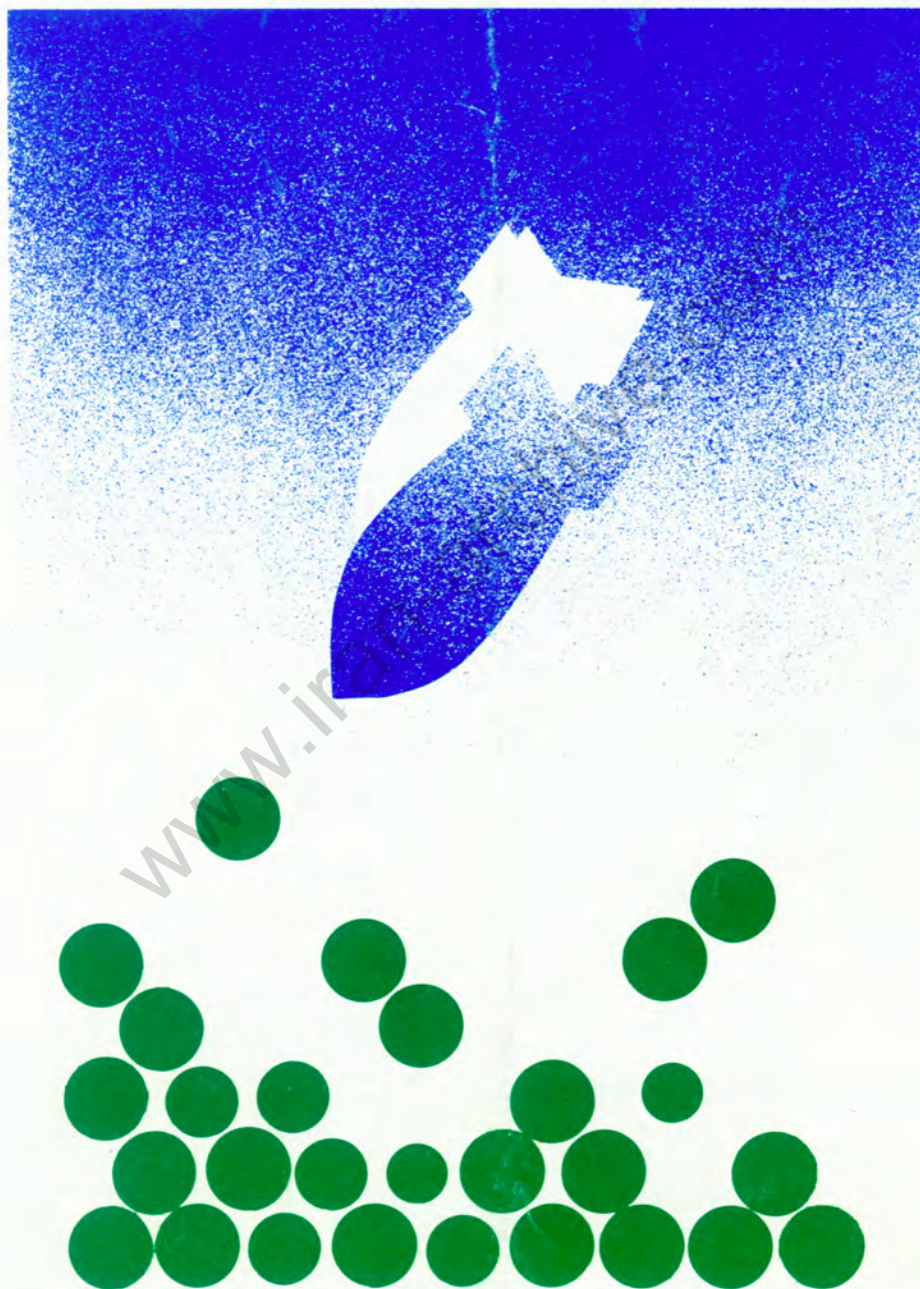


Organ of the student supporters of the Organisation
of Iranian Peoples' Fedaii Guerrillas -abroad

Volume v

December 86

Number 48



برای تماس با جهان با نسانی زیر هکاتیه کنید:
JAHAN, P.O. BOX 274, GLASGOW G41 3XX, UNITED KINGDOM